

# آزادی و لجام گسیختگی در انقلاب مشروطیت\*

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

ناصرالدین شاه با ولیعهد انگلیس و همسرش، لرد و لیدی سالیزبوری، و مقامات و بلندپایگان انگلیسی و ایرانی گرفته است بیندازیم تا این ویژگی‌ها را به چشم ببینیم.<sup>۳</sup> بنابراین افول دولت قاجار - به ویژه (ولی نه تنها) در سه دهه پایانی سلطنت وی - بیشتر نتیجه گرایش دیرپایی بود که در اروپا در جهت پیدایش صنعت و تشکیل امپراتوری‌های مختلف وجود داشت و کمتر به ضعف نامعمول شخصیت او بازمی‌گشت. ناصرالدین شاه در تمام طول دوران حکمرانی خود توانست اقتدار خویش را در مرکز و ولایات حفظ و اعمال کند و نگذاشت از قدر و اعتبارش در برابر قدرت‌های بیگانه کاسته شود؛ و بهتر از بسیاری از فرمانروایان خود کامه توانست با زوال قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران کنار آید.

افول نسبی اقتدار خود او در دوره پایانی سلطنتش تا حدودی نتیجه این واقعیت مشهود بود که در برابر قدرت‌های اروپایی هر روز ضعیف‌تر می‌شد و تا حدودی به این باور رو به رشد بازمی‌گشت که همه گرفتاری‌های کشورهای زاده حکومت خود کامه است؛ باوری که خود محصول مقایسه مستقیم - و نسبتاً ساده‌اندیشانه - وضع و حال کشور با اروپا بود. قیام تنباکو انگیزه‌های اقتصادی آشکاری داشت ولی در نوع خود نخستین حرکت سیاسی در تاریخ کشور بود زیرا طی آن: (الف) جامعه بر سر یک موضوع مشخص به

از ویژگی‌های قیام‌ها و شورش‌هایی که در ایران صورت گرفته و می‌گیرد این است که معمولاً در زمانی رخ می‌دهند که مردم دولت را ضعیف یا ناتوان از اعمال اقتدار می‌پندارند. ناصرالدین شاه، فرمانروای خود کامه‌ای چون پیشینیان خود بود. ولی اثر وجودی فرمانروایان خود کامه چه برای خودشان و چه برای کشور یکسان نبود. این امر بیشتر به شخصیت خود آنان و اوضاع و احوالی بستگی داشت که در آن به سر می‌بردند. برای نمونه، سقوط دولت صفوی و پیامدهای هولناک آن برای جامعه و اقتصاد ایران، تا حد زیادی نتیجه ویژگی‌های شخصیتی شاه سلطان حسین بود که در وجود خود افراط در هوسرانی و شرابخواری را با اعتقاد به خرافات رایج، شکنندگی در برابر نفوذها، و بزدلی و بی‌ارادگی در هنگام بروز بحران، درهم آمیخته بود. اگر جز این بود دولت با چنان سرعت و شکل رقت‌آوری در برابر شورش برخی از تهیدست‌ترین و عقب‌مانده‌ترین چادر نشینان ایالت‌های شرق دور امپراتوری صفوی سقوط نمی‌کرد.<sup>۲</sup>

ناصرالدین شاه با همه زن‌بارگی و علاقه‌ای که به شکار داشت - و این هر دو ویژگی در میان فرمانروایان ایران معمول بود - با شاه سلطان حسین تفاوت داشت. برخلاف سلطان حسین، او مردی هوشیار، با اعتماد به نفس، پابرجا و قوی بود؛ کافی است نگاه دقیقی به عکس‌هایی که

شده است. وی در برابر ملاقات کنندگان اروپاییش ابراز شگفتی کرده بود که چگونه ممکن است بتوان کشور را در حالی اداره کرد که دیگران نیز در تصمیم گیری حاکم دخالت دارند.<sup>۷</sup> اگر به یاد آوریم که در تجربه تاریخی ایران، هرج و مرج و بی نظمی یگانه جایگزین ممکن برای حکومت خودکامه بوده است و توجه کنیم که تنها کافی بوده است فتحعلیشاه سرنوشت کشور پس از سقوط صفویه را به یاد آورد ظاهراً به طور کامل می توان این ناباوری را درک کرد. تا همین امروز بیشتر ایرانیان - از جمله دست کم بسیاری از روشنفکران کشور - واژه های استبداد، حکومت مطلقه و دیکتاتوری را مترادف با هم می پندارند و اعتقاد دارند که دموکراسی نظام ضعیف و ناکارآمدی است که همواره و بی استثنا به فتنه، هرج و مرج، و خان خانی می انجامد. به عبارت دیگر، آنان استبداد ایرانی را با دیکتاتوری اروپایی، و آشوب یا خان خانی در ایران را با دموکراسی اروپایی یکی می پندارند.

بنابر این می توان فتحعلیشاه را از نظر ناباوری به حکومت پاسخگو (مسئول)، معذور دانست ولی ناصرالدین شاه به چشم خود دیده بود که در اروپا حکومت مبتنی بر قانون حکومتی منظم، کارآمد و موفق است. اما چه بسا او نگران از دست رفتن کنترل جامعه بوده است درست به این دلیل که جامعه ایرانی برای حکومت خودکامه جایگزینی جز هرج و مرج نمی شناخت. تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه گفته است که ترور شاه نقشه امین السلطان و متحدان او بود

### ○ قیام تنباکو انگیزه های اقتصادی آشکاری

داشت ولی در نوع خود نخستین حرکت سیاسی در تاریخ کشور بود زیرا طی آن: (الف) جامعه بر سر يك موضوع مشخص به معارضه با دولت برخاست، (ب) مردم نه تنها بر يك فرمانروای خودکامه بلکه بر خود حکومت خودکامه شوریدند، و (پ) توانستند بدون نابودی کامل خود رژیم یکی از تصمیمات خودسرانه آن را بر هم زنند.

معارضه با دولت برخاست، (ب) مردم نه تنها بر يك فرمانروای خودکامه بلکه بر خود حکومت خودکامه شوریدند، و (پ) توانستند بدون نابودی کامل خود رژیم یکی از تصمیمات خودسرانه آن را بر هم زنند. از همین رو، نگارنده قیام تنباکو را نخستین جنبش سیاسی در ایران خوانده است: بر سر يك موضوع مشخص بزرگ کشمکش در گرفت که با يك تصمیم سیاسی حل و فصل شد. هر چند این قیام به اقتدار ناصرالدین شاه لطمه شدیدی زد ولی با این حال او توانست این لطمه را تا جایی که می شد محدود سازد.<sup>۴</sup> گمان زنی های تاریخی بزرگ معمولاً ارزش چندانی ندارند ولی ظاهراً بسیار منطقی است که بگوییم اگر به جای ناصرالدین شاه کس دیگری چون فرزند و جانشینش در نیمه دوم سده نوزدهم بر سر کار بود حتی این احتمال می رفت که کشور از درون و بیرون پاره پاره گردد.

تنها مردم روشن اندیش نبودند که حکومت خودکامه را سرمنشأ عقب ماندگی و ضعف کشور می دانستند بلکه خود شاه نیز بر همین باور بود و از این رو به سپهسالار قزوینی که از اصلاح طلبان بود اجازه داد تا اقداماتی در جهت ایجاد يك حکومت منظم و مسئول انجام دهد.<sup>۵</sup> او از درك مزایایی که يك دولت سازمان یافته و منظم برای خودش و کشور داشت عاجز نبود ولی چندی نگذشت که فهمید تشکیل حکومت مسئول برای موقعیت و نقش خودش در کشور چه پیامدهایی خواهد داشت. اما جالب توجه آنکه بلافاصله پس از بازگشت از سومین سفر خود به اروپا به تصمیم پیشین خود بازگشت و به برجستگان دولت فرمان داد تا يك شورای دولتی تشکیل دهند. عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه که در این جلسه بی ثمر حضور داشته است حتی از قول او چنین نقل می کند:

تمام نظم و ترقی اروپا به جهت این است که قانون دارند. ما هم عزم خود را جزم نموده ایم که در ایران قانونی ایجاد نموده و از روی قانون رفتار نماییم.<sup>۶</sup> شاید بتوان دلیل اصلی بی نتیجه ماندن این تلاش را - که در واقع به مراتب نازل تر از تلاش سپهسالار بود - تعارض میان علاقه شاه به پیشرفت اجتماعی و بی میلیش به دست شستن از قدرت خودکامه خویش دانست. ولی به احتمال قوی در تصمیم او دایره بر پرهیز از اصلاح واقعی نظام در راستای قانون، عامل دیگری هم به همان اندازه دخیل بوده است.

این مسئله يك بار از زبان جد بزرگ او فتحعلیشاه مطرح

مظفرالدین شاه بودند که سال‌ها مشتاقانه به او در مقام والی تبریز خدمت و در عین حال روزشماری کرده بودند تا کی دوران طولانی سلطنت پدرش پایان یابد.<sup>۹</sup> انسان‌های بی‌فرهنگ و بی‌تجربه‌ای بودند که در تأثیرگذاری بر تصمیمات شاه از مقامات قابل‌تر و باتجربه‌تر دولتی حاضر در پایتخت مؤثرتر بودند. مقامات دولتی هم به نوبه خود با هم کشمکش داشتند و طبق معمول - گرفتار رقابت‌های ویرانگری با یکدیگر بودند.

در آغاز، امین‌السلطان بر صدراعظمی ابقا شد ولی چندی نگذشت که برکنار گردید و امین‌الدوله جای وی را گرفت. طالبوف اعتقاد داشت که امین‌الدوله می‌تواند اوضاع را به نفع دولت و ملت هر دو حفظ کند و در انجام اصلاحات قانونی منظم موفق شود.<sup>۱۰</sup> شاید چنین می‌شد. ولی در هر حال او تنها پس از گذشت یک سال و چند ماه عمدتاً - و به نوشته برخی منابع آن روزگار تنها - به این دلیل که به امتیازات مالی و اختیارات فوق‌العاده... دیگران پایان داد از کار برکنار شد. جانشین او (امین‌السلطان) فردی به مراتب نیرنگ‌بازتر و خودخواه‌تر - و احتمالاً تواناتر - بود. و هر چند در مقایسه با سلف خویش، که خود او به سقوطش از قدرت کمک کرده بود، مدت بیشتری بر سر کار بود ولی در هر حال جای خود را به شاهزاده قاجار عین‌الدوله داد که به هیچ وجه برای مهار بحرانی که در درون دولت و در میان مردم بالامی گرفت مناسب نبود.

برای نشان دادن میزان سردرگمی، هرج و مرج و ناتوانی از برخورد با مسائل روزمره که مدت‌ها پیش از آغاز رویارویی دولت با ملت در درون کشور و خود دولت وجود داشت، بجاست چند نمونه مختصر از دو منبع مهم همان روزگار ذکر کنیم که نویسنده هر دو آنها یک تن است و به تازگی برای نخستین بار در یک مجلد به چاپ رسیده است. این منبع حاوی گزارش روزانه رویدادها در فاصله به تخت نشستن شاه جدید در ۱۲۷۵ و آغاز مبارزه برای ایجاد دستگاه قضایی مستقل در اوایل سال ۱۲۸۳ است. این دو منبع مسرات الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملك‌المورخین یا همان عبدالحسین خان سپهر است که به لسان السلطنه هم شهرت داشته و جزو انقلابیان تند و تیز هم به‌شمار نمی‌رفته است. او که نوه لسان‌الملک نویسنده کتاب ناسخ‌التواریخ بوده از فعالان سیاسی به‌شمار نمی‌رفته و حتی کتاب نخست خویش را به خود شاه اهدا و رسماً پیشکش کرده است.

○ تا همین امروز بیشتر ایرانیان - از جمله دست‌کم بسیاری از روشنفکران کشور - واژه‌های استبداد، حکومت مطلقه و دیکتاتوری را مترادف با هم می‌پندارند و اعتقاد دارند که دموکراسی نظام ضعیف و ناکارآمدی است که همواره و بی‌استثنا به فتنه، هرج و مرج و خاکی می‌انجامد. به عبارت دیگر، آنان استبداد ایرانی را با دیکتاتوری اروپایی، و آشوب یا خاکی در ایران را با دموکراسی اروپایی یکی می‌پندارند.

که می‌دانستند وی مصمم است بلافاصله پس از برگزاری جشن پنجاهمین سالگرد آغاز سلطنتش رژیم قانونی برقرار کند. هر چند نمی‌توان این داستان را جدی گرفت ولی این گفته او که شاه‌نگران این بوده است که اگر از قدرت خود کامه خود دست بشوید چه بسا نتوان کشور را تحت اداره حکومت نگه داشت حاوی حقیقتی است.<sup>۸</sup> در هر حال، این همان چیزی بود که در خلال انقلاب مشروطه و پس از آن به شکل روزافزونی رخ داد.

در واقع، این روند اندکی پس از مرگ خود ناصرالدین شاه آغاز شد. در تاریخ ایران به‌طور معمول شورش‌ها در هنگام بحران و زمانی که حکومت ضعیف، دچار چنددستگی و ناکارآمدی بوده است آغاز و پیروز شده‌اند. روزی که با ترور ناصرالدین شاه میزان شکاف میان دولت و ملت هم بر ملا و هم تشدید شد مدت‌ها بود که کشور گرفتار بحران بود. شاه جدید انسانی بزدل و سست‌عنصر بود و میان درباریان، وزرا و مقامات دولتی هم کشمکش سختی بر سر قدرت جریان داشت. سال‌ها پیش از آنکه هیجان عمومی برای اصلاح رژیم گسترش یابد روند فروپاشی هم در مرکز و هم در ولایات به آرامی آغاز شده بود. تقریباً در همه منابع آن روزگار آمده است که آدمهایی «گرسنه و ناکام مانده» پس از رسیدن شاه جدید از تبریز به پایتخت به سرعت شروع به چپاول خزانه کردند.

اینها همان... درباریان، نورچشمی‌ها و همراهان

احترامی است دوبار مداخله و با وعده و وعید، او باش و مردم را متقاعد به آرامش می‌کند. نظام‌العلماء تبریز را به قصد تهران ترك می‌کند. روز بعد «اشرار و او باش» بار دیگر به خانه او حمله می‌کنند و پس از غارت آن به آتشش می‌کشند. خانه‌های علاء‌الملک برادر و ثقة‌الدوله برادرزاده نظام‌العلماء هم که دومی منشی باشی ولیعهد و والی آذربایجان است مورد حمله قرار می‌گیرد و غارت می‌شود.<sup>۱۴</sup>

عین‌الدوله حاکم تهران به طور منظم روزانه حدود ۱۰۰۰ تومان از ناوایان و قصابان شهر باج می‌گیرد. نان و گوشت کم و گران است. برخی زنان کالسکه‌های شاه و عین‌الدوله را متوقف و به آنان شکایت می‌کنند. حاکم تهران دستور می‌دهد آنان را می‌زنند. بین صدراعظم و «نوکرهای... شاه» کشمکش مداومی وجود دارد. سالارالدوله - از پسران مظفرالدین شاه و حاکم بروجرد و... خوزستان - نسبت به مردم و خانواده‌های آن سامان رفتار بسیار جفاکارانه‌ای دارد و زنان آن دیار را مورد تجاوز قرار می‌دهد. یکی از برادران شاه که بر کاشان حکم می‌راند چنان به مردم ستم روا داشته است که مردم به قم آمده متحصن شده‌اند. وقتی به صدراعظم خبر می‌رسد که خزانه دولت چنان خالی و بیداد چنان رایج است که چیزی نمانده دولت سقوط کند وی در پاسخ می‌گوید که «من دوستی کلاه خود را نگاه داشته‌ام که بر ندارند و دائم مشغول دفاع هستم دیگر به این کارها نمی‌رسم». ماه بعد «نوکرهای... شاه» با همدستی عین‌الدوله بر ضد صدراعظم می‌شورند. در کاشان نیز قحطی شدید غلّه وجود دارد.<sup>۱۵</sup>

حاکم مشهد، سلطان حسین میرزا نایب‌الدوله - نوه

در ۱۲۷۶ امین‌الدوله صدراعظم می‌شود و اعلام می‌کند که اگر در نامه‌هایی که خطاب به او نوشته می‌شود عناوین چاپلوسانه متداول وجود داشته باشد آنها را نخواهد خواند ولی در غیر این صورت هر نامه‌ای را که دریافت کند به طور کامل خواهد خواند. پس از عزل او این شیوه‌ها کنار گذاشته می‌شود. بعدها در همان سال به دلیل برنامه‌هایی که امین‌الدوله برای قطع مقرری‌های محرمانه اشراف، علما و افراد ممتاز تهران داشت در میان آنان بلوا می‌افتد. از این گذشته او مهر صدراعظمی را بی‌جا به کار نمی‌برد و هیچ فرمان مکتوبی را بی‌آنکه نخست بخواند مهر نمی‌کند، به هیچکس بی‌جهت پول نمی‌دهد، به احکام ناسخ و منسوخ علما گوش نمی‌کند و تا حدودی جلوی کسب درآمدهای ناروای آنان را می‌گیرد. امین‌السلطان صدراعظم پیشین در تکاپوست و به همه وعده می‌دهد که اگر جای امین‌الدوله را بگیرد همه این شیوه‌ها را بر خواهد چید. و چندی می‌گذرد که چنین می‌شود.<sup>۱۱</sup>

شاهزاده عزیز میرزا از اشراف قاجار و «از نجبای الواط طهران» است. او به همراه دارو دست‌هایش موجب بی‌حرمتی عمومی بزرگی می‌شوند و نظام‌الملک حاکم تهران - ظاهراً بی‌خبر از شازده بودن او - دستور می‌دهد وی را به فلک ببندند و چوب بزنند. عزیز میرزا هنگامی که حاکم، شاهد فلک کردن اوست رولوری از جیب درمی‌آورد و گلوله‌ای به سوی او شلیک می‌کند که خطا می‌رود. حاکم ماجرا را به شاه گزارش می‌کند و او فرمان به قطع انگشتان دست عزیز میرزا می‌دهد. این اقدام موجب ناآرامی شاهزاده‌های جوان قاجار می‌شود و شاه پس از عزل حاکم تهران به او دستور می‌دهد که ۶۰۰ تومان به عزیز میرزای علیل شده غرامت بپردازد. همچنین نایب حسن، مأموری که عزیز را دستگیر کرده بود، را از شهر بیرون می‌کند.<sup>۱۲</sup> در فرمان شاه برای نصب صدراعظم جدید خاطر نشان شده است که او «به کلیه امور و پلتیک دولتی از خارجه و داخله خبیر و بصیر است».<sup>۱۳</sup>

در اوایل سال ۱۸۹۹ در تبریز قحطی نان می‌شود. این گمان می‌رود که ملاکان دست به احتکار زده باشند. در شهر بلوا می‌شود، دکان‌ها را می‌بندند و بسیاری از مردم در بقعه امامزاده سید حمزه بست می‌نشینند. دشمنان نظام‌العلمای طباطبایی - از ملاکان بزرگ و چهره‌های مذهبی - او را مقصر اصلی اعلام می‌کنند. ارادل و او باش به خانه او حمله می‌کنند که در جریان آن جمعی کشته و مجروح می‌شوند. حسن علی خان گروسی امیر نظام که فرد بسیار قابل و مورد

## ○ غلیان و آشوب سیاسی از مسجدها آغاز

می‌شود. خطابه سید جمال‌الدین اصفهانی و فعالیت‌های طباطبایی و بهبهانی شایان توجه است. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و تصمیم تزار برای برقراری حکومت قانونی نیز در این میان نقش دارد. در زبان فارسی چنین حکومتی حکومت مشروطه خوانده می‌شود.

امین‌السلطان صدر اعظم کناره‌گیری می‌کند و دو ماه بعد، عین‌الدوله جای او را می‌گیرد.<sup>۲۰</sup> «مظفرالدین شاه برای پیشخدمت‌های خود نقل می‌کرد که من سه چیز را در دنیا دوست دارم و سایر چیزهای عالم پوچ است: خوردن، شکار کردن و جماع کردن».<sup>۲۱</sup>

در گذشت وجهه‌الله میرزا یکی از نوه‌های فتحعلیشاه اعلام می‌شود. گفته می‌شود که شاه فقید روابط نامشروعی با وی داشته است. او وقتی حاکم استرآباد (بعدها گرگان) بود ترکمن‌های شورشی را مطیع دولت ساخت و سپس ترکمن‌های مطیع را هم که به او در سرکوب شورشی‌ها کمک کرده بودند چایید و جمعی را به ناحق کشت. و نیز در خمسه، مردم و سرکردگان را بی‌جهت کشت و مال‌شان را به یغما برد. هر چند همه این اخبار به شاه می‌رسد با این حال او را به ریاست تمام قشون ایران می‌گمارد که در این مقام هم جیره و مواجب اهالی نظام را بسیار حیف و میل می‌کند. می‌گویند ده کرور (پنج میلیون) تومان مکتت دارد.<sup>۲۲</sup>

○ اروپا عمدتاً از طریق روسیه، انگلیس و فرانسه همچون مدل جادویی قدرتمندی، شکوفایی و پیشرفت در معرض چشم و گوش ایرانیان قرار داشت. تحصیل کردگان از جمله بسیاری از اشراف قاجار و مقامات دولتی، در جست‌وجوی کلید این سر‌بزرگ و شگفت‌انگیز برآمدند و آن را در قانون یافتند. قانون از نظر آنان نخست به معنی حکومت مسئول و - به ویژه - منظم و بعدها به معنی آزادی بود. در سایه قانون، مالکیت خصوصی امن و نیرومند، مشاغل رسمی ایمن‌تر و پاسخگوتر، و جان و تن مردم در برابر تصمیمات خودسرانه محفوظ‌تر می‌بود؛ و آنان اعتقاد داشتند که فقط با استقرار قانون، کشور، قدرتمند و پررونق خواهد شد.

فتحعلیشاه - چنان مردم را به خشم آورده است که دکان‌ها را می‌بندند و بلوای عام می‌شود. حاکم می‌گریزد. شاه ۳۰۰ نفر از سربازانش را می‌فرستد ولی آنها موفقیتی به دست نمی‌آورند. شاه عقب می‌نشیند و حاکم را عزل می‌کند ولی مردم راضی نمی‌شوند و آرامگاه پدرالدوله را به آتش می‌کشند. اندکی بعد مردم مشهد بار دیگر می‌شورند و حاجب‌التولیه («از الواط آنجا») را می‌کشند. روس‌ها تلگرام می‌فرستند که اگر دولت ایران ناآرامی را سرکوب نکند برای حمایت از اتباع خود، قزاق خواهند فرستاد. شاه از این تلگرام مضطرب می‌شود ولی اتابک، صدر اعظم می‌گوید اگر اختیارات واقعی به او داده نشود نمی‌تواند موفقیتی به دست آورد. شاه می‌پذیرد. این ماجرا در زمانی رخ می‌دهد که سی‌تن از نزدیک‌ترین کسان به شاه بر ضد اتابک همداستان شده‌اند و نزدیک است که اتابک و دوستان او معزول شوند. ماه بعد یکی از پسران شاه به نام شاهزاده عضدالسلطان که حاکم اراک، گلپایگان و خوانسار بوده است به دلیل تعدی بسیار بر مردم، غصب اموال آنان، تجاوز به ناموس‌شان و خریداری ۱۰۰ هزار تومان ملک طی مدتی کوتاه، از کار برکنار می‌شود.<sup>۱۶</sup>

در آذربایجان نیز بلواست. آذری‌ها می‌گویند نباید هیچ ارمنی در تبریز باشد و رئیس پست و گمرک هم باید مسلمان باشند. علما با رجالة تبریز همراهی دارند. میرزا محمودخان حکیم‌الملک وزیر دربار که در گیلان حکومت داشت مرده است. برخی می‌گویند او را زهر خورنده‌اند. او از نورچشمی‌های شاه و دشمن اتابک اعظم بود. وی طی مدت کوتاهی پنج کرور یعنی دو و نیم میلیون تومان ثروت گرد آورده بود. پس از مرگ حاکم، دولت «به بهانه لزوم رسیدگی به محاسبات او» حکم می‌کند تا خانه‌اش را مهر و موم کنند.<sup>۱۷</sup>

علاءالدوله حاکم فارس، رؤسای قشقایی را به حضور خود فرا می‌خواند. آنان از آمدن سر باز می‌زنند و می‌گویند اگر مقصود مالیات است یک نفر را بفرست ما می‌پردازیم. حاکم خشمگین می‌شود و برای قلع و قمع آنان جمعی را می‌فرستد. ایل قشقایی ۴۰ تن از نوکرهای علاءالدوله را با تیر تفنگ می‌کشند و حکومت حریف ایل قشقایی نمی‌شود.<sup>۱۸</sup> ایل بختیاری از پرداخت مالیات سر باز می‌زند. از تهران سوار برای وصول مالیات آنها می‌فرستند. بختیاری‌ها شش هفت نفر از سواران را می‌کشند و مابقی فرار می‌کنند.<sup>۱۹</sup>

○ پیروزی سال ۱۲۸۸ بدون پشتیبانی کامل رهبران بزرگ دینی همچون حاج میرزا حسین تهرانی، آخوند ملا کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و غیره، و نیز زمین داران و رؤسای ایلات چون سپهدار (وبعدا سپهسالار) تنکابنی، سپهدار رشتی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و نجفقلی خان صمصام السلطنه امکان پذیر نبود.

او و امام جمعه می دهد و خانه را گرفته به صاحبش می دهد. شیخ فضل الله نوری پا به میان می گذارد ولی علاءالدوله پیغام تندی برای او می فرستد و در آن یاد آور می شود که «بعد از این از این نوع کاغذها به من ننویس. چه کاره می باشی؟ نه شاهی و نه صدراعظم. اگر هم اتابک به شما میل دارد من به شما میل ندارم.»<sup>۳۱</sup>

یک مرد زرتشتی با خواهر شوهر دار مظفر الدین شاه روابط نامشروع داشته است. علاءالدوله حاکم تهران او را دستگیر می کند ولی پس از آنکه ۲۵ هزار تومان به حاکم می دهد او رارها می کند. دلال محبت این رابطه نامشروع هم دستگیر و به سختی فلک می شود ولی پس از آنکه بیش از هزار تومان به حاکم می دهد خلاصی می یابد.<sup>۳۲</sup> در تهران نان کم و گران است. نانو اباشی به حضور اتابک صدراعظم و علاءالدوله حاکم شهر احضار می شود و برای ترساندن او اتابک به میر غضب می گوید که «شکمش را پاره کن» ولی علاءالدوله به طور نمایشی به نفع او پا در میانی می کند. در عوض، او را به سختی فلک می کنند و از او التزام می گیرند که مشکل نان را حل کند. روز بعد بر قیمت نان باز هم افزوده می شود.<sup>۳۳</sup> روز پس از آن (۱۵ شوال ۱۳۲۳) ماجرای مشهور فلک کردن تجار قند به دستور علاءالدوله حکمران تهران رخ می دهد که نتیجه اش واکنش خشم آلود مردم و در فرجام نیز بست نشستن بسیاری از علمای برجسته و حامیان شان در بارگاه حضرت عبدالعظیم است. ملك المورخین یادداشت های خود را یکباره با ذکر جلسه شورای سلطنتی که به فرمان شاه برای ایجاد دستگاه

میرزا محمدعلی خان قوام الدوله با اینکه به جهت فسادى که دو سال قبل برای اتابک در شهر نمود چوب خورد و به زندان رفت چون برای احراز مقام وزیر لشکری ۲۰ هزار تومان رشوه داد به این مقام رسید.<sup>۳۴</sup> در آذربایجان روسیه شیعه ها و ارمینان به جان هم افتاده اند. «می گویند محرک آنها انگلیس ها هستند که یکباره دولت روسیه را پایمال نمایند».<sup>۳۴</sup>

در ۱۳۲۳ قمری (۱۹۰۴) شاهزاده مشکوة الدوله یکی از اشراف برجسته قاجار بر سر بعضی از املاک عیالش با یک بازرگان درگیر می شود و محض پیشرفت کار، خود را به سید عبدالله مجتهد بهبهانی می بندد. طلاب سید، یکی از فرآشان حکومتی را کتک می زنند و خود شاهزاده هم دنده یک فرآش شاهی را می شکنند. محمد علی میرزا، فرآش باشی خود را به خانه مشکوة الدوله می فرستد و با حيله او را به سلطنت آباد می برد. در آنجا ولیعهد با عصای دست خود به سر و مغزش می کوبد و بعد از آن حکم می کند پایش را فلک کرده چوب زیادی بزنند و حبسش می کند. روز دیگر ولیعهد او رارها می کند و عذرخواهی می نماید و یک حلقه انگشتر به او می دهد.<sup>۳۵</sup> سالهاست که عشایر لر اطراف بهبهان تعدی فراوان می نمایند و مردم بهبهان را گرفته مالشان را می برند و به زنان شان تجاوز می کنند و خودشان را اسیر کرده و به قیمت گزاف می فروشند.<sup>۳۶</sup> مردم قوچان از دست تعدی حکام آنجا به اطراف آخال در آن سوی مرز روسیه می گریزند و دختران خود را از راه اضطرار به ترکمنان می فروشند.<sup>۳۷</sup>

غلیان و آشوب سیاسی از مسجدها آغاز می شود. خطابه سید جمال الدین اصفهانی و فعالیت های طباطبایی و بهبهانی شایان توجه است.<sup>۳۸</sup> انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و تصمیم تزار برای برقراری حکومت قانونی نیز در این میان نقش دارد. در زبان فارسی چنین حکومتی مشروطه خوانده می شود.<sup>۳۹</sup> وزیر نظام از مواجب هر سرباز تحت امرش یک تومان «برای خودش برمی دارد» [علی القاعده دستمزد سربازان یکجا به فرماندهان شان داده می شد تا در میان آنها تقسیم کنند]. سربازان همدانستان می شوند و کتک مفصلی به او می زنند. شاه او را برکنار می کند و فوج تحت فرمان او را به دیگری واگذار می کند.<sup>۴۰</sup> امام جمعه یک خانه که صاحبش از فواحش بود و مرده بود به پیشنهادی می دهد. بعد وراثت خانه آمده به علاءالدوله حاکم تهران عارض می شوند. حاکم می فرستد پیشنهاد را حاضر کرده فحش به

-و همین موجب خشم یا دست کم یأس انقلابیان و رهبرانشان شد. ظاهراً نیازی به توضیح ندارد. برخورد این عده تقریباً شباهت کاملی با برخورد بسیاری از حامیان پرویاقرص و شرکت کنندگان در انقلاب ۱۳۵۶-۵۷ دارد که پس از مدتی انقلاب را کار آمریکا، انگلیس، یا هر دو، و گروگان گیری دیپلمات‌های ایالات متحده در تهران را نقشه خود آمریکا می‌دانستند و معتقد بودند که آمریکا و دیگر قدرت‌های غربی عراق را به جنگ با ایران برانگیخته‌اند و مبارزه فعلی آمریکا در سراسر جهان با حکومت اسلامی هم چیزی بیش از یک جنگ زرگری نیست.

این واقعیت که نسل‌های بعدی، فرضیه مرسوم توطئه را که پیشینیان مطرح می‌ساختند باور نداشتند نتیجه چهار عامل اصلی بود: (الف) آنان تجربه چندانی از بی‌نظمی و هرج و مرج «مشروطه» نداشتند؛ (ب) آنان اهداف انقلاب مشروطه را با واقعیت رژیم‌های دیکتاتوری یا خودکامه‌ای که خود تحت حکومت آنها زندگی می‌کردند به مقایسه می‌گذاشتند؛ (پ) آنها در دورانی به سر می‌بردند که انقلاب و انقلابی چه در ایران و چه در بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم احترام زیادی داشت؛ (ت) این تبیین جایگزین و دل‌ریا وجود داشت که انقلاب مشروطه انقلابی بورژوازی بوده است - تبیینی دهان پر کن که با مسلکی که از نظر سیاسی نیرومند و از نظر فکری برانگیزنده بود بیوند داشت.

مفهوم انقلاب بورژوازی در اندیشه مارکس حاصل نظریه او در باب تاریخ (اروپا) یا جامعه‌شناسی تاریخی او (با نظر به اروپا) است. خود این نظریه بر پایه فلسفه مارکس درباره دگرگونی اجتماعی به معنی کلی کلمه استوار است. این دو را اغلب مترادف هم می‌انگارند و همین عامل دیگری است که موجب شده است برخی نظریه مارکس درباره تاریخ اروپا را از نظر زمانی و مکانی جهان‌روا بدانند. فلسفه دگرگونی اجتماعی مارکس جهان‌رواست - زیرا - مانند همه دیگر انواع این فلسفه‌ها - در گوهر خود یک برداشت متافیزیکی گسترده است (وصف «متافیزیکی») را به عنوان یک دشنام تحقیرآمیز به کار نمی‌برم بلکه منظورم همه مقوله‌های جهان‌روایی است که ذاتاً آزمون‌ناپذیرند و با این حال ممکن است برای تنظیم نظریه‌های عمومی آزمون‌پذیری که دامنه کاربست محدودی دارند به کار آیند؛ چیزی شبیه نظریه‌های شناخت و مفاهیم شناخت‌شناسانه‌ای که هم جهان‌روا و هم آزمون‌ناپذیرند ولی می‌توان از آنها برای پی‌ریزی شیوه‌های مشخص کشف علمی بهره جست).

○ بر خلاف همه انقلاب‌های کوچک و بزرگی که از سده هفدهم در اروپای نورخ داده است، هیچ یک از طبقات اجتماعی در برابر انقلاب مشروطه نایستاد؛ و مهم‌ترین دستاورد انقلاب، خود مشروطه بود که از دید مبارزان و حامیان آن معنایی جز حکومت قانونی نداشت. از همه اینها پیداست که انقلاب مشروطیت نه یک انقلاب بورژوازی بوده است و نه مشابه هیچ نوع دیگری از انقلاب‌های اروپایی....

قضای مستقل تشکیل شده است به پایان می‌برد. در این جلسه احتشام السلطنه - وزیر مختار سابق ایران در آلمان - به امیر بهادر جنگ - خالص‌ترین نمونه «نوکرهای...» شاه - که با برقراری عدالت قانونی مخالفت می‌ورزد حمله جانانه‌ای می‌کند.<sup>۳۴</sup>

### تحلیل انقلاب

در طول بخش اعظم قرن بیستم، در بیشتر ارزیابی‌های ایرانیان متجدد و نیز تحلیل‌گران شوروی از انقلاب مشروطه، این انقلاب انقلابی بورژوازی خوانده شده است. این دیدگاه تنها مورد قبول روشنفکران مارکسیست نبوده است، بلکه اکثریت چشمگیری از ایرانیانی که تحصیلات جدید دارند بر همین نظرند. بر اساس تنها توضیح دیگری که ارائه شده کل این جنبش دسیسه انگلیسی‌ها برای پایان دادن به نفوذ روسیه در ایران بوده است. دیدگاه اخیر در میان نسل‌هایی رواج داشت که خود از حامیان یا شرکت کنندگان در جنبش بودند ولی بعدها تا حدودی به واسطه برباد رفتن امیدهای آرمانی خویش ولی عمدتاً در نتیجه هرج و مرجی که حاکم شد و تهدید تجزیه کشور که اندکی پس از پایان یافتن جشن پیروزی انقلاب پیش آمد از این بابت افسوس خوردند. از دید معتقدان به فرضیه توطئه حتی این واقعیت که پس از قرارداد ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه، سفارت انگلیس در تهران در قبال انقلاب، بی‌تفاوتی پیشه کرد

برداشت انگلس، کائوتسکی و پیروان روس آنها و نیز دیگرانی است که از این پیروان پیروی کرده‌اند. تنها گواه آشکار در تأیید این تفسیر در آثار مارکس عبارت فوق‌العاده ساده‌انگارانه‌ای است که در درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) آمده است. نگرش خود مارکس بین تفسیر دوم (که از جمله در جلد نخست سرمایه (۱۸۶۴) آمده است) و تفسیر سوم که در آثار قدیمی ترش همچون هجدهم برومر و لویی بناپارت (۱۸۵۲)، فقر فلسفه (۱۸۴۷)، ایدئولوژی آلمانی (۱۸۴۵) و دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی (۱۸۴۴) مطرح شده در نوسان بود.<sup>۳۷</sup>

مارکس می‌گفت انسان‌ها در جریان درک واقعیت اجتماعی نه تنها به شدت زیر نفوذ تاریخچه شخصی و منافع خصوصی خویشند بلکه در این میان، تاریخ اجتماعی و منافع طبقاتی‌شان نیز تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر دریافت آنها می‌گذارد. در اینجا مارکس به طبقات مستقل و ماهوی functional جامعه اروپا نظر دارد: طبقاتی که هر چند تحت حاکمیت دولت بودند ولی از آن استقلال داشتند و جابه‌جایی افراد از آنها و به درون آنها امری نادر و نامعمول بود. این طبقات، موجودیت‌های اجتماعی سخت و انعطاف‌ناپذیری بودند. از دید مارکس، تاریخ اروپا چیزی جز روند مبارزه میان طبقات اجتماعی-اربابان و بردگان، خواص روم و عوام روم، زمین‌داران فئودال و بندگان زرخید serfs، اشراف و بورژوازی، سرمایه‌داران صنعتی و پرولتاریا، و گروه‌های فرعی درون آنها نبود. او به‌عنوان گواه اصلی نظریه خویش از

مارکس در فلسفه دگرگونی اجتماعی خویش با هگل و هگلیانی که اغلب ایده‌آلیست خوانده شده‌اند اختلاف نظر داشت. گروه اخیر بر این باور بودند که اندیشه‌ها به تنهایی تعیین‌کننده سیر رویدادها هستند. ولی مارکس بر نقش محیط طبیعی، تکنولوژی تولیدی و نهادهای اجتماعی در تأثیرگذاری بر هستی فرد و جامعه تأکید داشت. مارکس در عین حال منکر آن نوع ماده‌گرایی بود که هیچگونه نقش مستقلی برای خود آگاهی بشر قائل نیست. همان که در این سخن فوئرباخ که «انسان همان چیزی است که می‌خورد» نمود یافته است. البته بیشتر پیروان مارکس در قرن حاضر سرسپرده همین نوع ماده‌گرایی بوده‌اند. میزان معرفت بشری و دامنه اکتشافات بیشتر، در هر مرحله از تاریخ محدود است زیرا در هر مرحله انسان‌ها مسائلی را برای خویش مطرح می‌سازند که امکان حلش را دارند. به عبارت دیگر، مسائلی که باید آنها را حل کرد نسبت معینی با نیازها و مقتضیات هستی بشر دارند. هر چند محدودیت‌های اجتماعی و مادی مانع از تعمق در سرنوشت هیچ مسئله قابل تصویری نمی‌شود ولی هنگامی که مسئله‌ای بیش از حد انتزاعی و نامربوط با محیط روزگار خود باشد دستیابی به حل رضایت‌بخش آن بسیار دشوار خواهد بود. و اگر به نحوی (بر حسب تصادف یا به یاری نبوغ فوق‌العاده) کسی آن را حل کرد چون به کار نمی‌آید معمولاً به فراموشی سپرده می‌شود تا آن زمان که مقتضیات اجتماعی-محیطی آن را آشکار سازد یا موجب کشف دوباره آن گردد.<sup>۳۵</sup>

در این چارچوب، مارکس بین زیربنای (یا زیرساخت) یک نظام اجتماعی- که به طور کلی با وضعیت و سرشت دستاوردهای تکنولوژیک موجود آن مشخص می‌شود- و روبنای اجتماعی یا (روساخت) یعنی مناسبات اجتماعی موجود که سرشت رفتار اجتماعی، سیاسی، و حقوقی و نهادهای اخلاق عمومی و خصوصی را معین می‌کنند تمایز قائل می‌شود. از نظریه دگرگونی اجتماعی مارکس دست کم سه تفسیر شده است. یکی که دگرگونی روبنا را تابع خشک دگرگونی زیرساخت‌های اساسی می‌داند؛ دیگری که دگرگونی روبنا (به ویژه تغییر شکل بندی‌های اجتماعی- سیاسی و هنجارهای رفتار اخلاقی) را حتی بر پایه زیربنای موجود امکان‌پذیر می‌داند؛ و سومی که دگرگونی اجتماعی (حتی تغییر عمده زیربنا) را نتیجه کنش و واکنش میان نیروهای زیربنا و روبنا می‌داند.<sup>۳۶</sup> تفسیر نخست- که بیشتر مارکسیست‌های سده بیستم آن را خوش داشته‌اند- نتیجه

○ باید از بررسی‌های بیشتر درباره نقش تحصیل کردگان و گروه‌های سیاسی مشخص - مانند دموکرات‌ها و سوسیال دموکرات‌ها - استقبال کرد. ولی کم‌اهمیت جلوه دادن نقش علما در نهضت مشروطه و به پیروزی رسیدن نهایی آن به ویژه از آن رو که نحوه تلقی توده شهرنشین، بازرگانان و حتی اربابان زمین دار شدیداً تحت تأثیر آنان بود روایت نادرستی از تاریخ است . . . .



مهم یاد می‌شود. بی‌گمان در هر گونه تحلیل از انقلاب مشروطه باید به همه این گونه عوامل و عوامل دیگر نظر داشت ولی پرسش اصلی این است که آیا خود مارکسیستی در مورد این انقلاب به کار می‌آید یا نه.

من در بررسی‌های پیشین خود نشان داده‌ام که ایران در آن روزگار، جامعه‌ای فئودالی نبوده و نظام خود کامه اجازه انباشت بلندمدت سرمایه و سرمایه‌گذاری برای تهیه ابزارهای تولید صنعتی که بسیار متعدد و گران قیمت بود و نمی‌شد به سرعت از آنها پول به دست آورد نمی‌داده است. جدای از این نکات کلی، با بررسی دقیق آماری و تاریخی اقتصاد ایران در سده نوزدهم، الگوی توسعه‌ای به دست نمی‌آید که با مدل بالا همخوانی داشته باشد.<sup>۳۸</sup> این واقعیتی است که در نتیجه پیدایش صنعت و تشکیل امپراتوری‌ها در اروپا، اقتصاد ایران از تعادل سنتی خود خارج شد و درهای آن بیش از پیش به روی تجارت بین‌الملل گشوده گشت

شورش بردگان هوادار اسپار تاکوس در روم باستان، شورش‌های دهقانی اروپا در سده سیزدهم و پیش از آن، شورش‌های دهقانی آلمان در سده پانزدهم پس از آنکه لوتر کلیسای کاتولیک را هدف تیغ حمله خود قرار داد، انقلاب‌ها و جنگ‌های داخلی انگلیس در سده هفدهم، انقلاب فرانسه در پایان سده هجدهم، و انقلاب‌هایی که در سال ۱۸۴۸ در اروپا رخ داد و خود او شاهد و پشتیبان آنها بود یاد می‌کند.<sup>۳۸</sup>

با نظر به چنین شواهد تجربی و تاریخی از تاریخ و جامعه اروپا بود که مارکس نظریه خویش را در باب دگرگونی اجتماعی پی ریخت. او صراحتاً جوامع آسیایی را از نظریه‌ای که درباره تاریخ اروپا داشت کنار می‌گذاشت زیرا می‌دانست که هم جامعه‌شناسی و هم الگوی دگرگونی تاریخی در جوامع آسیایی، از اساس متفاوت با تجربه اروپاست.<sup>۳۹</sup>

تجزیه و تحلیل مارکسیست‌ها از انقلاب مشروطه در چارچوب ذیل صورت گرفته است. توسعه اقتصادی ایران در سده نوزدهم - که به‌ویژه در نتیجه افزایش تجارت با روسیه و اروپای غربی حاصل شد - به رشد طبقه‌ای از بورژواهای شهری انجامید که نمی‌توانست در دل نظام فئودالی - یا «نیمه فئودالی» - موجود بگنجد. مطابق واژگان معروف مارکسیست‌ها، نیروهای تولید - یعنی اثر توأمان انباشت سرمایه و پیشرفت فنی - به اندازه‌ای توسعه یافته بود که دیگر نمی‌توانست در دل مناسبات تولید (یعنی ساختار طبقاتی حاکم، و نهادهای اجتماعی، حقوقی و اخلاقی متناظر با آن) بگنجد. برخوردی که در نتیجه میان زیربنای تکنولوژیک و روبنای نهادی - به دیگر سخن، میان واقعیت اجتماعی / اقتصادی و نمود ایدئولوژیک آن - پیش‌آمده نهایتاً در چهره قیامی سیاسی برای برقراری یک چارچوب نهادین تازه (که مناسب شرایط تاریخی باشد) رخ نمود.

این روایت کوتاه و اساسی مدل آشنایی است که صورت‌بندی اصلی آن از روی داده‌های تجربی مربوط به انقلاب فرانسه تهیه شده است و برخی از تاریخدانان و جامعه‌شناسان ایرانی هم با اعمال برخی جرح و تعدیل‌های گاه اساسی در آن، به کارش برده‌اند. برای مثال، در نمونه‌های تعدیل شده این مدل معمولاً بر انباشت سرمایه مالی در ایران سده نوزدهم به جای سرمایه فیزیکی (یعنی صنعتی) تأکید بیشتری می‌شود یا از تأثیر سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و ایدئولوژی‌های اروپایی نیز به عنوان عواملی

○ انسان‌ها به صرف پشتیبانی از این یا آن جناح يك انقلاب، خوب محض یا بد محض نیستند - و نمی‌شوند. خوبی و بدی آنها را پیش از جبهه‌گیری آنان در انقلاب، روان‌شناسی و اخلاقیات آنها تعیین می‌کند. از آن سو، برای آزمون سیاسی باید به جبهه‌گیری آنها در قبال انقلاب نگاه کرد و نیازی به کندوکاو در ژرفای اخلاق و ارزش‌های شخصی‌شان نیست. البته این امر برای شناخت عمیق‌تر آنان و زندگی سیاسی‌شان ضرورت دارد. برای نمونه، ملکم‌خان به‌عنوان یکی از رهبران مهم غیرمذهبی مشروطیت، متهم به داشتن انگیزه‌های خودخواهانه و فاسد شده است. اما مهم این است که وی نخواست خودخواهی و فسادش را به سود حکومت خود کامه به کار گیرد.

○ علمای طرفدار انقلاب مشروطه، هم بنا به ملاحظات عملی و هم به دلایل نظری که به نظر می‌رسد به خوبی به آنها وقوف داشتند مخالف حکومت خود کامه و هوادار حکومت قانونی بودند. ولی دیدگاه آنان درباره آینده، آشکارا با نظر میرزا آقاخان، این ملت‌گرای هوادار اروپا، و حیدر خان عمو اوغلی، این مارکسیست آرمان‌گرا، یکی نبود. با گذشت زمان سرانجام روشن شد که نظر هیچ‌یک از آنها درست نبوده است. و هر چند بدفهمی‌هایی درباره قانون، آزادی، مشروطیت، دموکراسی و نوگرایی وجود داشت ولی این بدفهمی‌ها به هیچ وجه خاص یک گروه یا حزب نبود.

چشمگیر بهای بین‌المللی نقره تورم‌پایدار را پرزورتر ساخت، و احساس بلا تکلیفی و ناامنی اجتماعی و اقتصادی که از دیرباز دامن ایرانیان را گرفته بود در نتیجه این عوامل و دیگر عوامل نویدکننده حتی شدت بیشتری پیدا کرد.<sup>۴۳</sup> بازرگانی خارجی رشد یافت و عامل اصلی گرایش به سوی انباشت و تمرکز سرمایه مالی نیز همین بود. ولی این به معنی رشد اساسی و انباشت سرمایه مالی نبود؛ بلکه نمایانگر جابه‌جایی سرمایه میان بخش‌های مختلف بازرگانی و بازرگانان مختلف بود. سود بازرگانی خارجی به جیب بازرگانان بزرگ می‌رفت و آنان با افزایش ثروت بالفعل خویش بر قدرت سیاسی بالقوه خود به زیان دولت می‌افزودند. این جریان از راه‌های غیرمستقیم هم در تضعیف نظام خودکامه نقش مهمی داشت. نخست، نقش و نفوذ فزاینده قدرت‌های امپریالیستی ضعف دولت ایران را آشکار و باور دیرینه‌ای را که این دولت به توانایی مطلق خود برای برخورد با مسائل داخلی داشت زایل ساخت. دوم، پرداخت‌های نامشروع بازرگانان بزرگ به شاه و مقامات دولتی، کمک کرد تا ساختار حکومت خودکامه از درون رو

به نحوی که به سمت صدور محصولات کشاورزی و واردسازی تولیدات کارخانه‌ای گرایش یافت.<sup>۴۱</sup> جدای از این، با از دست رفتن بخشی از خاک کشور، نقشه جغرافیایی ایران شکل تازه‌ای یافت؛ برخی از بهترین منابع طبیعی و انسانی خود را از دست داد، هم توان تولیدی و هم بازار داخلی‌اش رو به ضعف گذاشت، و قدرت نظامی و سیاسی آن نیز کاهش یافت.

این روند تضعیف نسبی کشور از جمله موجب عقد قراردادهای تعرفه ترجیحی شد که صنعت کشور را که از نظر اقتصادی کم‌توان و از نظر فنی توسعه نیافته بود در برابر واردات محصولات ارزان و باب‌روزی پیشتیبان گذاشت و به نوبه خود موجب از دست رفتن صادرات تولیدات صنعتی کشور، رفتن به سوی تولید محصولات کشاورزی اولیه، افت احتمالی تولید مواد غذایی مورد مصرف دائم، و افزایش عمومی واردات گردید. گویی کشور گرفتار غضب خداوندی بود چرا که کسری تراز پرداخت‌ها و پیامدهای تورمی آن به واسطه کاهش چشمگیر بهای بین‌المللی نقره - که پشتوانه اصلی پول کشور محسوب می‌شد - در سه دهه پایانی قرن شدت بیشتری یافت. در همین حال، رشد آرام ولی نسبتاً مداوم جمعیت، سطح عمومی زندگی را باز هم پایین‌تر آورد.<sup>۴۲</sup>

هیچ‌گونه پیشرفت فنی چشمگیری که اهمیت اقتصادی داشته باشد صورت نگرفت؛ حتی می‌توان قائل به پسرفت اقتصادی شد زیرا دانش فنی سنتی که در گذر قرن‌ها قوام یافته بود بی‌آنکه جایگزین اقتصادی مناسبی که دست کم به اندازه فنون گذشته کار ساز باشد جای آن را بگیرد از دست رفت. «پیشرفت فنی» که معمولاً کارشناسان تاریخ سیاسی از آن یاد می‌کنند تقریباً بی‌استثنا چیزی جز مصرف فرآورده‌های تکنولوژی جدید اروپا توسط اقلیتی از مردم نبود. به همین ترتیب، امکان افزایش چشمگیر انباشت سرمایه مالی و بالا رفتن ذخیره سرمایه فیزیکی وجود نداشت. در مورد این گونه مقوله‌های اقتصادی مهم هیچ‌گونه آمار و ارقامی در دست نیست ولی شواهد غیرمستقیم این احتمال را بسیار ضعیف می‌سازد که موجودی سرمایه مالی یا فیزیکی به میزان چشمگیری افزایش یافته باشد: تکنولوژی تولیدی هیچ‌گونه پیشرفتی نکرده بود، بازار داخلی و خارجی کالاهای صنعتی ایران افت کرده بود، مالیات‌ها و دیگر انواع اخذاتی دولتیان هر چه سرکوبگرانه‌تر شده بود، کاهش نسبت نقره در مسکوکات کشور همراه با افت

سرشت هر انقلاب را می توان با بررسی اهداف، پشتیبانان، مخالفان و نتایج آن باز شناخت. در انقلاب مشروطه، هدف محوری - در واقع خواسته اصلی و تکیه کلام همه - مشروطه بود یعنی استقرار حکومتی که مقید و مشروط به قانون باشد. پیش از جعل اصطلاح مشروطه، تقریباً بی استثنا واژه «فستطیطو سیون» به کار می رفت. تقریباً همه بازرگانان، ازارمندان و مغازه داران، بیشتر علما و جماعت مذهبیون، و اگر نه بیشتر زمین داران و رؤسای عشایر دست کم بسیاری از آنان، بیشتر مردم عادی شهر نشین، و تمام کسانی که تحصیلات جدید داشتند فعلاً نه یا غیر فعلاً نه پشتیبان مشروطه بودند. به ویژه پیروزی سال ۱۲۸۸ بدون پشتیبانی کامل رهبران بزرگ دینی همچون حاج میرزا حسین تهرانی، آخوند ملا کاظم خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و غیره، و نیز زمین داران و رؤسای ایلات چون سپهدار (وبعداً سپهسالار) تنکابنی، سپهدار رشتی، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری و نجفقلی خان صمصام السلطنه امکان پذیر نبود. آنچه حتی شاید روشن کننده تر باشد این است که کاملاً برخلاف همه انقلاب های کوچک و بزرگی که از سده هفدهم در اروپای نو رخ داده است، هیچ یک از طبقات اجتماعی در برابر انقلاب مشروطه نایستاد. و مهم ترین دستاورد انقلاب، خود مشروطه بود که از دید مبارزان و حامیان آن معنایی جز حکومت قانونی نداشت. از همه اینها پیداست که انقلاب مشروطیت نه یک انقلاب بورژوازی بوده است و نه مشابه هیچ نوع دیگری از انقلاب های اروپایی ...

مشروطیت، قیام جامعه (شهری) در برابر دولت بود. تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ تحصیل کردگان ایرانی علمارا پشتیبان سفت و سخت انقلاب مشروطه می دانستند. تنها معدودی نام - یا چیزی بیش از نام - شیخ فضل الله نوری را شنیده بودند چه رسد به نام سید ابوالقاسم امام جمعه، شیخ محمد آملی، حاج آقا محسن اراکی، میرزا حسن تبریزی و بسیار علمای کوچکتر (مانند شیخ محمد واعظ و سید علی آقا یزدی) که در مراحل بعدی نهضت در برابر آن ایستادند و برای برقراری مشروعه مبارزه کردند. از سوی دیگر، از اوایل دهه ۱۳۶۰ (۱۹۸۰) در برخی بررسی های جدید درباره مشروطیت گرایش تندی به سوی تجدید نظر در اتفاق نظر پیشین پا گرفته است.<sup>۴۵</sup> نیازی به تأکید نیست که باید از بررسی های بیشتر درباره نقش تحصیل کردگان و گروه های سیاسی مشخص - مانند دموکرات ها و سوسیال

○ مشروطه خواهان ایرانی - به ویژه دموکرات های تندرو - هیچگونه تعارضی میان قانون و آزادی نمی دیدند. در واقع، آنان عملاً این دو را مترادف می دانستند، چه هر دو را به معنی آزادی می گرفتند. ولی در عین حال مفهوم قانون در اندیشه آنان مفهومی سلبی بود زیرا به معنی برچیدن چیز دیگر بود نه کار بست و تحمیل فعال آن. به دیگر سخن، قانون از نظر آنان به معنی نبود حکومت خود کامه بود و بس. در عمل این با دیالکتیک دیرینه ای که در جامعه ایران میان ملت و دولت وجود داشت و با چرخه ادواری حکومت خود کامه - شورش و هرج و مرج - حکومت خود کامه که در سراسر تاریخ ایران مشاهده می شود همخوانی دارد.

به ضعف گذارد. سوم، تخصص یابی بیشتر در تولید و صدور مواد اولیه، افت نسبی تولید کارگاه های سنتی، کاربرد وسایل تازه ارتباطی همچون تلگراف، گرایش های تورمی روز افزون، کسری فلج کننده پرداخت های خارجی و در نتیجه برهم انباشته شدن بدهی های خارجی و غیره، منجر به نوعی دگرگونی ساختاری در اقتصاد شد که دستگاه دولتی سنتی حتی از درک آن عاجز بود چه رسد به حل آن.

اروپا عمدتاً از طریق روسیه، انگلیس و فرانسه همچون مدل جادویی قدرتمندی، شکوفایی و پیشرفت در معرض چشم و گوش ایرانیان قرار داشت. تحصیل کردگان از جمله بسیاری از اشراف قاجار و مقامات دولتی، در جستجوی کلید این سر بزرگ و شگفت انگیز برآمدند و آن را در قانون یافتند.<sup>۴۴</sup> قانون از نظر آنان نخست به معنی حکومت مسئول و - به ویژه - منظم و بعدها به معنی آزادی بود. در سایه قانون، مالکیت خصوصی امن و نیرومند، مشاغل رسمی ایمن تر و پاسخگو تر، و جان و تن مردم در برابر تصمیمات خودسرانه محفوظ تر می بود. و آنان اعتقاد داشتند که فقط با استقرار قانون، کشور، قدرتمند و پر رونق خواهد شد.

شناخت روشن یا حتی «درستی» از نتیجه مشروطیت برای جامعه نداشتند. باز هم وضعیت شبیه هر جنبش دیگری از این دست است. در انقلاب و جنگ‌های داخلی انگلیس نظر پیروان کلیسای پرسبیتری Presbyterians در مورد آنچه باید جای پادشاهی مطلقه را بگیرد با نظر (کالونیست‌ها) «مستقل‌ها» The Independents تفاوت داشت درست همان‌طور که نظر «مستقل‌ها» با آرزوهای «برابری خواهان» Levellers و دیگر Diggers متفاوت بود. این گونه اختلاف عقیده‌ها به هیچ وجه بی‌اهمیت یا نامربوط نیست ولی در مرحله بعد از این واقعیت مطرح است که همه این جناح‌ها با پادشاهی مطلقه مخالف بودند.<sup>۴۹</sup> در انقلاب فرانسه هم، همین حکم در مورد طرفداران سلطنت قانونی (فویانها) Feuillants، طرفداران حکومت فدرال (ژیروندن‌ها) Girondin، پلان‌ها Plain (جناح مرکز ژاکوبین‌ها) Jacobin و موتانیارها Mountain (ژاکوبین‌های چپ‌گرا) صادق بود.<sup>۵۰</sup>

علمای طرفدار انقلاب مشروطه، هم بنا به ملاحظات عملی و هم به دلایل نظری که به نظر می‌رسد به خوبی به آنها

○ انقلاب مشروطه اساساً از همان الگوی دیرینه قیام‌های تاریخی جامعه ایرانی برضد دولت خودکامه کهن ریشه پیروی می‌کرد. همه طبقات شهری در انقلاب مشارکت داشتند و حتی یکی از طبقات (قوای) اجتماعی هم برضد انقلاب وارد صحنه نشد. با این حال، انقلاب مشروطه با جنبش‌های قبلی يك تفاوت مشخص و بسیار مهم داشت که نتیجه آموخته‌های جامعه ایرانی از تجربه اروپا بود: این انقلاب نه تنها برضد يك رژیم خودکامه مشخص بلکه مشخصاً برضد خود نظام خودکامه یعنی برای استقرار قانون و آزادی - که تقریباً به همان معنا گرفته می‌شد - برپا گردید.

دموکرات‌ها - استقبال کرد.<sup>۴۶</sup> ولی کم‌اهمیت جلوه دادن نقش علما در نهضت مشروطه و به پیروزی رسیدن نهایی آن به ویژه از آن رو که نحوه تلفی توده شهر نشین، بازرگانان و حتی اربابان زمین دار شدیداً تحت تأثیر آنان بود روایت نادرستی از تاریخ است. . . .

باید دو جنبه از دیدگاه تجدیدنظر طلبان درباره انقلاب مشروطه را جدی تر گرفت: انگیزه‌های شخصی برخی افراد در میان علمای مشروطه خواه؛ و برداشت کلی جامعه مذهبی و رهبران آن از معنا و پیامدهای مشروطیت. گفته شده است که برخی از رهبران مذهبی در جستجوی نفع شخصی خود و حتی گرفتار فساد بوده‌اند. ما در پی توجیه این امر نیستیم ولی لازم است خود مطالبی را که این نکته در آنها آمده است بررسی کنیم. جای تردید است که تعداد زیادی از مشروطه خواهان - اعم از روحانیان، تجار، ملاکان، یا روشنفکران نو - کاملاً دارای انگیزه‌های شخصی ناب و خالصی بوده، و تنها برخی از رهبران مذهبی جنبش دارای عملکردی فاسد به معنی فراگیر کلمه بوده‌اند. از زمان انقلاب فرانسه تا زمان حاضر تنها به روبسپیر Robespierre در مقام رهبر آن حرکت بزرگ لقب فسادناپذیر داده شده است؛ البته کمال گرایی و خلوص افراطی او پیامدهای فاجعه باری برای انقلاب فرانسه و رهبر فسادناپذیرش به بار آورد. کسانی چون فوشه Fouché و باراس Barras که جای خود دارند، حتی میرابو Mirabeau و دانتون Danton هم نتوانستند از این آزمون سرفراز بیرون آیند اما هیچکس منکر نیست که این دو در اعتقادات انقلابی خویش مصمم و صادق بودند.<sup>۴۷</sup>

انسان‌ها به صرف پشتیبانی از این یا آن جناح يك انقلاب، خوب محض یا بد محض نیستند - و نمی‌شوند. خوبی و بدی آنها را پیش از جبهه گیری آنان در انقلاب، روان‌شناسی و اخلاقیات آنها تعیین می‌کند. از آن سو، برای آزمون سیاسی باید به جبهه گیری آنها در قبال انقلاب نگاه کرد و نیازی به کتدو کاو در ژرفای اخلاق و ارزش‌های شخصی شان نیست. البته این امر برای شناخت عمیق تر آنان و زندگی سیاسی شان ضرورت دارد. برای نمونه، ملکم‌خان به عنوان یکی از رهبران مهم غیر مذهبی مشروطیت، متهم به داشتن انگیزه‌های خودخواهانه و فاسد شده است.<sup>۴۸</sup> اما مهم این است که وی نخواست خودخواهی و فسادش را به سود حکومت خودکامه به کار گیرد.

در مورد نکته دوم - اینکه رهبران و جامعه مذهبی،

وقوف داشتند مخالف حکومت خودکامه و هوادار حکومت قانونی بودند. ولی دیدگاه آنان درباره آینده، آشکارا با نظر میرزا آقاخان، این ملت‌گرای هوادار اروپا، و حیدرخان عمواوغلی، این مارکسیست آرمان‌گرا، یکی نبود. با گذشت زمان نهایتاً روشن شد که نظر هیچ‌یک از آنها درست نبوده است. و هرچند بدفهمی‌هایی درباره قانون، آزادی، مشروطیت، دموکراسی و نوگرایی وجود داشت ولی این بدفهمی‌ها به هیچ‌وجه خاص یک گروه یا حزب نبود.

### مشروطیت و هرج و مرج

قانون اساسی ۱۲۷۸ به احساس دیرینه بیگانگی ملت از دولت پایان بخشید بلکه صرفاً تعریف حقوقی و قالب نهادین آبرومندانه‌ای برای آن دست و پا کرد. این موضوع در آثاری از همین نویسندگان که در یادداشت‌های مقاله حاضر آمده به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. در اینجا تنها می‌خواهیم نشان دهیم که ریشه‌های این مشکل به دوره‌هایی بازمی‌گردد که هنوز انقلاب به پیروزی کامل نرسیده بود و اگر جناح‌های اصلی انقلاب، شناخت واقع‌بینانه‌ای از مشروطیت اروپایی داشتند می‌شد از بروز جنگ داخلی و

○ خود مجلس هم در میان گرایش‌ها و تمایلات ناهمساز بسیاری، که تنها نقطه اشتراکشان پافشاری بر حق مجلس برای در دست داشتن همه قدرت‌ها بود پاره پاره شده بود. عبدالرحیم طالبوف تنها کسی از رهبران برجسته و مردمی انقلاب مشروطه بود که درباره انگیزه‌هایش نمی‌توان تردیدی داشت و مشکل را درک کرده بود و نظر خویش را درباره آن آشکارا بیان می‌کرد. او از پذیرش نمایندگی دوره نخست مجلس سر باز زد زیرا احساس می‌کرد رویدادها به مسیری متفاوت با آنچه برخی روشنفکران روشن‌اندیش مانند خودش در نظر داشتند افتاده است.

حتی سقوط محمدعلی شاه جلوگیری کرد. هرچند رهبران جنبش به ندرت متوجه بودند ولی برداشت آنان از حقوق و آزادی - جدای از وجود يك قوه قضائیه مستقل و حکومتی مسئول - متفاوت با مفاهیم حقوق و آزادی در اروپا بود. در واقع، برداشت آنان به شدت متأثر از فرهنگ جامعه خودکامه باستانی بود. مفهوم اصلی آزادی در اروپا به معنی آزادی از قانون، از جمله از سنت‌ها و عرف‌های اجتماعی تقدس یافته و ظاهر آریشه‌کن ناشدنی بود. نظریه‌ها و جنبش‌های «فردگرایانه» سده‌های هفدهم و هجدهم اروپا مخالف قوانین و سنت‌های پر دامنه و تبعیض آمیزی بودند که بر جامعه و اقتصاد حکمفرما بود. این نظریه‌ها با نفس قانون مخالف نبودند. آنها با حکومت مطلقه (ایسولوتیسم) و میزان دخالت دولت در جامعه و اقتصاد سر ستیز داشتند و هوادار حق فرد برای بی‌گیری نفع شخصی خود و نیز بهره‌مندی او از برابری در برابر قانون بودند.<sup>۵۱</sup> جان استوارت میل بعدها مفاهیم اروپایی حقوق و آزادی را به درستی به صورت «آزادی تعقیب نفع فردی تا جایی که دیگران از همین آزادی محروم نگردند» تعریف کرد.<sup>۵۲</sup> مدت‌ها پس از او آیزایا برلین همین اندیشه را «مفهوم منفی آزادی» خواند.<sup>۵۳</sup>

پیروزی نهایی جنبش‌های هوادار آزادی منفی و برابری سیاسی - قضایی در پیشگاه قانون (در اروپا)، محدودیت‌های این مفاهیم را در زمینه احقاق حقوق اجتماعی و اقتصادی طبقات محروم تر آشکار ساخت و موجب طرح درخواست‌هایی برای قوانین تازه - یا قانونگذاری اجتماعی - در جهت حمایت از حقوق آنان و قادر ساختن آنها به بهره‌مندی از مزایای برابری حقوقی و آزادی فردی گشت. بعدها هارولد لاسکی این مفهوم از آزادی را آزادی برای «شکوفایی ساختن خویش به بهترین شکل» خواند.<sup>۵۴</sup> پس از او برلین آن را «مفهوم مثبت آزادی» نامید.<sup>۵۵</sup> هم سوسیالیست‌ها و هم آنارشیست‌ها به سود همین مفهوم مبارزه می‌کردند: سوسیالیست‌ها به طرق مختلف سعی در استفاده از دولت داشتند و آنارشیست‌ها امیدوار بودند با جانشین ساختن مدیریت مردمی به جای دولت، به همین هدف دست یابند.

مشروطه‌خواهان ایرانی - به ویژه دموکرات‌های تندرو - هیچ‌گونه تعارضی میان قانون و آزادی نمی‌دیدند. در واقع، آنان عملاً این دورا مترادف می‌دانستند، چه هر دورا به معنی آزادی می‌گرفتند. ولی در عین حال مفهوم قانون در اندیشه

○ انقلاب مشروطه نیز مانند قیام‌هایی که پیش از آن در ایران رخ داده بود هنگامی به وقوع پیوست که دولت بسیار ضعیف شده و شخص فرمانروا نیز سست عنصر و نالایق بود به نحوی که حکومت خود کامه نازل‌ترین نقش سنتی خود را که همان نقش حیاتی حفظ نظم و امنیت فیزیکی جامعه بود به سرعت از دست می‌داد. اما انقلاب مشروطه با همه آرایه‌هایی که از اروپای نو به خود بسته بود پیامدهایی داشت که بیشتر با برخورد سنتی دولت و ملت - بر خورد یک حکومت غیرمسئول و یک جامعه حکومت‌ناپذیر - همخوانی داشت.

مسیری متفاوت با آنچه برخی روشنفکران روشن‌اندیش مانند خودش در نظر داشتند افتاده است. میرزا علی اکبر خان قزوینی (که بعدها نام دهخدا را اختیار کرد) پس از عزیمت به استانبول در پی کودتای محمدعلی شاه، در نامه‌ای به طالبوف از وی برای احیای روزنامه صوراسرافیل در خارج کشور یاری خواست. طالبوف هر چند هنوز با رنج‌های انقلابیون شدیداً همدردی داشت ولی در برابر این برداشت و رفتار انقلابی واکنشی خشم‌آلود و نومیدانه نشان داد:

امیدوارم که به زودی تمام پراکندگان وطن باز به ایران برگردند و در عوض مجادله و قتال، در خط اعتدال کار بکنند... عجیب این است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند ولی هیچکس به عقیده دیگری وقعی نمی‌گذارد، سهل است اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید متهم و واجب‌القتل... نامیده می‌شود و این نام را کسی می‌دهد که در هفت آسیا يك مثقال آرد ندارد یعنی نه روح دارد، نه علم، نه تجربه؛ فقط ششلول دارد.<sup>۵۷</sup>

طالبوف در ادامه از دهخدا می‌پرسد که آیا مکتوب او را

آنان مفهومی سلبی بود زیرا به معنی برچیدن چیز دیگر بود نه کار بست و تحمیل فعال آن. به دیگر سخن، قانون از نظر آنان به معنی نبود حکومت خود کامه بود و بس. در عمل این با دیالکتیک دیرینه‌ای که در جامعه ایران میان ملت و دولت وجود داشت و با چرخه ادواری حکومت خود کامه - شورش و هرج و مرج - حکومت خود کامه که در سراسر تاریخ ایران مشاهده می‌شود همخوانی دارد. تا همین امروز، این گونه برداشت‌ها از آزادی، دموکراسی و قانون همچنان در میان ایرانیان داخل و خارج کشور از جمله در میان محافل که از تحولات جدید برخوردارند چه آنان که دموکراسی غربی را خوش دارند و چه کسانی که آن را نمی‌پسندند غلبه دارد.<sup>۵۶</sup>

به مجرد صدور فرمان مشروطیت و برگزاری انتخابات مجلس، رویارویی نیروها از کوچه و برزن، مساجد و مدرسه‌ها، حرم‌های مقدس و سفارت‌خانه‌های خارجی، به دو دلیل به هم مرتبط به صحن مجلس اول منتقل شد. نخست به این دلیل که اختیارات گسترده‌ای که قانون اساسی برای قوه مقننه در نظر گرفته بود جای چندانی برای حکمرانی قوه مجریه نمی‌گذاشت؛ و دوم اینکه بدگمانی و بیگانگی دیرینه میان ملت و دولت همچنان به جای خود باقی بود. هنوز نشانی از سیاست نبود و بنابراین سازش و مصالحه، محلی از اعراب نداشت. مجلس را در محاورات «خانه ملت» می‌خواندند و پیامدهایی که این وصف، برای مناسبات میان دولت و جامعه داشت تفاوتی با آنچه در دوران حکومت خود کامه حکمفرما بود نداشت. به دولت همچنان به عنوان نیروی بیگانه، با بدگمانی شدید نگاه می‌شد و مردم، مجلس را قدرت متوازن کننده قوه مجریه‌ای می‌دانستند که تنها نقش و وظیفه‌اش عملی ساختن منویات مجلس در ریز و درشت مسائل کشور بود. در عمل، مجلس هم قوه مقننه بود و هم قوه مجریه، و قوه مجریه حداکثر معادل دستگاه اداری در اروپا انگاشته می‌شد.

اما خود مجلس هم در میان گرایش‌ها و تمایلات ناهمساز بسیاری، که تنها نقطه اشتراکشان پافشاری بر حق مجلس برای در دست داشتن همه قدرت‌ها بود پاره پاره شده بود. عبدالرحیم طالبوف تنها کسی از رهبران برجسته و مردمی انقلاب مشروطه بود که درباره انگیزه‌هایش نمی‌توان تردیدی داشت و مشکل را درک کرده بود و نظر خویش را درباره آن آشکارا بیان می‌کرد. او از پذیرش نمایندگی دوره نخست مجلس سر باز زد زیرا احساس می‌کرد رویدادها به

انجمن تبریز که به شکل مشخص تری درباره ایران صدق می‌کرد و گونه‌ای پیش‌بینی پیامبرگونه از کار درآمد بینش نافذ او را درباره عملکرد دولت خود کامه و نیز جامعه خود کامه بر ما آشکار می‌سازد:

ایرانی تاکنون اسیر يك گاو دو شاخه استبداد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزارشاخه رجاله دچار می‌گردد. فاش می‌گویم که من این مسئله را بی‌چون و چرا می‌بینم.<sup>۶۰</sup>

شاید قتل اتابک آشکارترین نمونه سر باز زدن دو طرف از مصالحه باشد، به این معنی که هیچ نتیجه دیگری مگر حذف کامل طرف دیگر به عنوان يك نیروی سیاسی، رضایت طرف نخست را فراهم نمی‌کرد. مردود شمردن اصل سازش و مصالحه، نشانه روشنی از پابرجایی شرایط پیش از سیاست است که در کتاب‌ها و مقالات همین نویسنده که در یادداشت اول همین مقاله نام آنها آمده به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. از يك سو، این مسئله نشانگر حاکم بودن حالت بی‌اعتمادی بین طرف‌های درگیر است و از سوی دیگر از تمایل آنها به کسب پیروزی کامل یا تحمل شکست کامل به هر قیمت که شده است حکایت دارد. این وضعیت، در سیاست ایران از ابتدای سده بیستم تا زمان حاضر الگویی سخت جان بوده که طی آن تقریباً همواره مصالحه به عنوان سازشکاری - یعنی چیزی در حد تسلیم و خیانت - محکوم شناخته شده است.<sup>۶۱</sup>

نقشه قتل اتابک هنوز به طور کامل بر ما آشکار نیست. در آن شب سر نوشت، هم رادیکال‌ها و هم آدم‌های شاه در درون و بیرون مجلس در آمدوشد بودند. در این مسئله جای تردید نیست که عباس آقا - عامل انجمن غیبی - صدراعظم را هدف گلوله قرار داد؛ هر چند روشن نیست که آیا او پس از آن دست به خودکشی زده یا رفقاییش برای جلوگیری از لورفتن خودشان وی را با گلوله به قتل رساندند. ولی چندان تردید نداریم که هر دو جناح - هم رادیکال‌ها و هم شاه - خواهان بیرون رفتن امین‌السلطان از صحنه بودند زیرا هر گونه راه‌حلی که از طریق او به دست می‌آمد - و احتمالاً مورد حمایت هر دو قدرت روسیه و انگلیس هم قرار می‌گرفت - نمی‌توانست همه خواسته‌های این جناح یا آن جناح را بر آورده سازد. این گفته، هم در مورد شاه صادق بود و هم در مورد حیدر خان عمو او علی از اعضای انجمن غیبی که در زمینه ساخت و پرتاب بمب فعال بود؛ ولی گذشته از این در مورد بسیاری از دیگری هم که خیلی کمتر از این دو

○ شاید قتل اتابک آشکارترین نمونه سر باز زدن دو طرف از مصالحه باشد، به این معنی که هیچ نتیجه دیگری مگر حذف کامل طرف دیگر به عنوان يك نیروی سیاسی، رضایت طرف نخست را فراهم نمی‌کرد. مردود شمردن اصل سازش و مصالحه، نشانه روشنی از پابرجایی شرایط پیش از سیاست است. از يك سو، این مسئله نشانگر حاکم بودن حالت بی‌اعتمادی بین طرف‌های درگیر است و از سوی دیگر از تمایل آنها به کسب پیروزی کامل یا تحمل شکست کامل به هر قیمت که شده است حکایت دارد. این وضعیت، در سیاست ایران از ابتدای سده بیستم تا زمان حاضر الگویی سخت جان بوده که طی آن تقریباً همواره مصالحه به عنوان سازشکاری - یعنی چیزی در حد تسلیم و خیانت - محکوم شناخته شده است.

به یاد دارد که در آن با شگفتی از او پرسیده بود «طهران کدام جانور است که در يك شب صدویست انجمن [سیاسی] زاید».<sup>۵۸</sup>

من ایران را پنجاه سال است که می‌شناسم و هفتاد و یکم سن من تمام شده. کدام دیوانه در دنیا بی‌بنا عمارت می‌سازد؟ کدام دیوانه بی‌تهیه مصالح، بنا را دعوت به کار می‌نماید؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می‌کند؟<sup>۵۹</sup>

طالبوف در ادامه می‌پرسد کدام پیغمبر می‌توانست مملکت را به مسیر پیشرفت سریع و باور نکردنی بیندازد که «حسین بزاز یا محسن خیاط»... می‌خواهد بکند؟

نامه طالبوف به دهخدا طولانی است و درباره برخورد آرمان‌های ذهنی و واقعیات عینی در قریب به اتفاق انقلاب‌ها بسیاری چیزها می‌آموزد. ولی نوشته او خطاب به روزنامه

داشتند و حتی یکی از طبقات (قوای) اجتماعی هم بر ضد انقلاب وارد صحنه نشد. با این حال، انقلاب مشروطه با جنبش‌های قبلی يك تفاوت مشخص و بسیار مهم داشت که نتیجهٔ آموخته‌های جامعهٔ ایرانی از تجربهٔ اروپا بود: این انقلاب نه تنها بر ضد يك رژیم خودکامهٔ مشخص بلکه مشخصاً بر ضد خود نظام خودکامه یعنی برای استقرار قانون و آزادی - که تقریباً به همان معنا گرفته می‌شد - برپا گردید.

انقلاب مشروطه نیز مانند قیام‌هایی که پیش از آن در ایران رخ داده بود هنگامی به وقوع پیوست که دولت بسیار ضعیف شده و شخص فرمانروا نیز سست عنصر و نالایق بود به نحوی که حکومت خودکامه نازل‌ترین نقش سنتی خود را که همان نقش حیاتی حفظ نظم و امنیت فیزیکی جامعه بود به سرعت از دست می‌داد. اما انقلاب مشروطه با

○ اتابک مقبولیتی نزد مردم نداشت و هم مشروطه خواهان و هم تندروها نسبت به او بی‌اعتماد بودند. ولی در میان رهبران سیاسی و انقلابی، کسان دیگری هم بودند که از اعتبار بیشتری برخوردار بودند و می‌کوشیدند ترتیب مصالحه‌ای را در راستای اصول مشروطیت بدهند. هنوز هم در سالنامه‌های تاریخ‌نگاری ایران کسسانی چون مخبرالسلطنه، ناصرالملک و بهبهانی - و حتی به میزان کمتری، مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک - به دلیل موضع مصالحه‌جویانه‌شان و تلاش‌هایی که برای حصول سازش به عمل آوردند به چشم انسان‌هایی کودن، کسالت‌آور و حتی مشکوک نگریده می‌شوند؛ با اینکه دربارهٔ پای‌بندی آنان به اصول کلی حکومت مشروطه جای هیچگونه تردید نیست.

تن تندروی می‌کردند صدق می‌کرد. اما حتی اگر اتابک زنده می‌ماند و موفق می‌شد راه‌حلی تمهید کند که دو جناح سازش‌ناپذیر تا حدودی خود را مکلف به پذیرش آن احساس نمایند باز مشکل فوق به جای خود باقی بود. . . .

اتابک مقبولیتی نزد مردم نداشت و هم مشروطه خواهان و هم تندروها نسبت به او بی‌اعتماد بودند. ولی در میان رهبران سیاسی و انقلابی، کسان دیگری هم بودند که از اعتبار بیشتری برخوردار بودند و می‌کوشیدند ترتیب مصالحه‌ای را در راستای اصول مشروطیت بدهند. هنوز هم در سالنامه‌های تاریخ‌نگاری ایران کسسانی چون مخبرالسلطنه، ناصرالملک و بهبهانی - و حتی به میزان کمتری، مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک - به دلیل موضع مصالحه‌جویانه‌شان و تلاش‌هایی که برای حصول سازش به عمل آوردند به چشم انسان‌هایی کودن، کسالت‌آور و حتی مشکوک نگریده می‌شوند؛ با اینکه دربارهٔ پای‌بندی آنان به اصول کلی حکومت مشروطه جای هیچگونه تردید نیست. شاه‌مادام که امید به درهم کوبیدن نهضت داشت خواهان مصالحه نبود؛ تندروها هم با حمله به شاه و خانوادهٔ او از طریق تشار کردن ناسزاهای غیرقابل بازگویی به آنان و حتی متهم ساختن علنی مادر شاه - دختر امیر کبیر - به داشتن رفتاری بسیار بی‌بندوبار<sup>۶۳</sup> و اکتشی از خود نشان می‌دادند که چندان متفاوت با شیوهٔ شاه نبود؛ و تودهٔ مردم هم طبق معمول، حالتی جنون‌زده و پرشور و شور داشتند.

و زمانی هم که شاه پس از گذشت مدتی طولانی سرانجام پیش از آغاز درگیری در تهران دید که چاره‌ای جز جست‌وجو به دنبال راه‌حلی مصالحه‌جویانه ندارد تندروها به چیزی جز خلع او از سلطنت رضای نمی‌دادند. . . . چند دهه بعد، تقی‌زاده نزدیکی از دوستان نزدیکش از این بابت که در آن لحظهٔ تاریخی بر این مطلب پافشارده که هیچ راه‌حلی جز خلع شاه وجود ندارد اظهار پشیمانی کرد. و به همین دلیل است که کسی چون او که باروش متعادل بهبهانی به شدت مخالفت کرده بود - در کتاب خاطراتش - بهبهانی را به ویژه با تأکید بر بی‌ش و شجاعت سیاسیش بسیار می‌ستاید.<sup>۶۴</sup>

### تذکرات پایانی

انقلاب مشروطه اساساً از همان‌الگوی دیرینهٔ قیام‌های تاریخی جامعهٔ ایرانی بر ضد دولت خودکامهٔ کهن ریشه پیروی می‌کرد. همهٔ طبقات شهری در انقلاب مشارکت



برای آگاهی از مشروح رویدادها در مورد خاص انقراض دولت صفوی، ر.ک. به:

Lawrence Lockhart, *The Fall of the Safavid Dynasty and the Afghan Occupation of Persia*, Cambridge, 1958; Nadir Shah, London, 1938.

۳. این عکس در کتاب زیر چاپ شده است: ندیس رایت، ایرانیان در میان انگلیسی‌ها، ترجمه منوچهر طاهر نیا، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۴.

۴. وقتی ناصرالدین شاه تصمیم به عقب‌نشینی گرفت در نخستین نامه خود به حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی چنین نوشت: «در فقره عمل دخانیات، هیچکس عقل کل نیست و احاطه کلی در بشریت منحصر است به وجود پاک پیغمبر ما علیه السلام والصلوة. انسان گاهی يك خیالی و کاری می‌کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود. در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم... طوری... که... هم آنها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخله داخلی فرنگیان که الحق مضر بود شوند. مشغول و در تدارک بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان... بروز کرد و کم‌کم به تهران رسید... آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می‌کردید در دفع عمل؟ ماهم که در تدارک بودیم، بدون این‌ها و هو و ترک قلیان، همین‌طور که به انجام رسید احکام صادر می‌شد». ر.ک. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، چاپ نجم، تهران، نشر پیکان، ۱۳۷۶، جلد اول صص ۲۲-۳۹.

۵. پس از آنکه سپهسالار قزوینی طرح قانون اساسی خود را برای تشکیل شورایی مسئول از وزیران، تسلیم ناصرالدین شاه کرد، شاه در ذیل آن نوشت: «جناب صدر اعظم: این تفصیل وزرا و دربار که نوشته‌اید بسیار بسیار پسندیدم و انشاءالله قرارش را به زودی بدهید و معمول بدارید که هر چه به تعویق بیفتد باعث ضرر دولت است.» به نقل از عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران، زوار، ۱۳۴۳، جلد اول، ص ۱۲۳. از این گذشته، نگاه کنید به نامه‌ای که مستشار الدوله از بستر مرگ برای مظفرالدین میرزای ولیعهد نوشته و در اثر زیر آمده است: ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱، صص ۱۷۲-۱۷۷. همچنین، ر.ک. فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۴.

۶. ر.ک. شرح حال عباس میرزا ملوک آرا، به همت عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران، بابک، ۲۵۳۵، ص ۱۷۵، تأکید از ما.

۷. عبدالحسین نوایی، ایران و جهان، تهران، هما، ۱۳۶۶، جلد دوم.

۸. خاطرات تاج السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، ۱۳۶۲. تاج السلطنه از زبان زن پدرش انیس الدوله نقل می‌کند که ناصرالدین شاه اندکی پیش از رفتن به زیارت سرنوشت ساز حرم حضرت عبدالعظیم به او گفته بود که پس از جشن

همه آریه‌هایی که از اروپای نو به خود بسته بود پیامدهایی داشت که بیشتر با برخورد سنتی دولت و ملت - برخورد يك حکومت غیرمسئول و يك جامعه حکومت‌ناپذیر - همخوانی داشت به نحوی که هیچ يك از جناح‌های انقلاب آماده پذیرش يك شیوه همزیستی modus vivendi در راستای اصول حکومت‌های قانونی اروپا نبود (چه رسد به پذیرش يك توافق اصولی و دیرپا) modus operandi.

نتیجه، برپا شدن جنگی میان جناح‌ها برای حذف یکدیگر بود که در آن انقلابیون به پیروزی رسیدند. ولی مشکل دیرپای شکاف میان حکومت و مردم تحت حکومت ادامه یافت چنانکه قانون - در میان بخش‌های بزرگی از جامعه - آرام آرام به معنی آزادی گرفته شد و آزادی نیز به ندرت از لجام گسیختگی متفاوت انگاشته می‌شد. شگفت نیست که مشروطیت بیش از پانزده سال دوام نیاورد؛ پانزده سالی که بسیار بعید به نظر می‌رسید کشور از آن جان به در برد.

\* برگرفته شده از کتاب تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰

## یادداشت‌ها

۱. نوشته حاضر ترجمه‌ای است از:

Homa Katouzian, "Liberty and Licence in the Constitutional Revolution", *Journal of the Royal Asiatic Society*, Third Series, vol. 8, part2 (July 1998), pp.159-180.

۲. برای تفصیل بیشتر، ر.ک. محمد علی همایون کاتوزیان، استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲، به ویژه فصل‌های اول و پنجم؛ «حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره دولت، سیاست و جامعه ایران» در نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، نفت و توسعه اقتصادی، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، صص ۴-۵۷؛ «جامعه کم‌آب و پراکنده: الگوی تحول درازمدت اجتماعی - اقتصادی در ایران» در همان، صص ۵۸-۹۰؛ اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲، به ویژه فصل‌های دوم تا پنجم؛ و Homa Katouzian, "Problems of Political Development in Iran: Democracy, Dictatorship or Arbitrary Government?" *British Journal of Middle Eastern Studies*, XXII.

بی‌نظمی و هرج و مرج، از جمله ر.ک. مستوفی، شرح زندگانی من، پیشین، جلد‌های دوم و سوم؛ یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، رودکی، ۱۳۷۲، جلد‌های سوم و چهارم؛ مخبر السلطنه (مهدیقلی هدایت)، خاطرات و خطرات، تهران، زوآر، ۱۳۶۳؛ احتشام السلطنه، خاطرات احتشام السلطنه، پیشین.

۱۲. سپهر، مرآت الوقایع مظفری، پیشین، ص ۲۶۷.

۱۳. همان، ص ۲۷۰.

۱۴. همان، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۱۵. ر.ک. سپهر، یادداشت‌های ملک‌المورخین، پیشین، صص ۲۰-۲۲.

۱۶. همان، صص ۲۳-۲۶.

۱۷. همان، صص ۲۶-۲۷.

۱۸. همان، صص ۲۷-۲۸.

۱۹. همان، ص ۲۹.

۲۰. همان، صص ۳۰-۳۲.

۲۱. همان، ص ۹۲.

۲۲. همان، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۲۳. همان، ص ۱۱۳.

۲۴. همان، ص ۱۲۱.

۲۵. همان، ص ۱۸۴.

۲۶. همان، ص ۲۳۱.

۲۷. همان، ص ۲۴۸.

۲۸. همان، صص ۲۵۱-۲۵۲.

۲۹. همان، ص ۲۶۰. اتفاقاً این مطلب باید به همه گمانه‌زنی‌ها در این باره که آیا واژه مشروطه پیش از صدور فرمان مشروطیت رواج داشته است یا نه پایان بخشد. البته واژه‌ای که دیرباز به کار می‌رفت «فُنْطِطُوسِیون» بود. این مسئله وقتی محمدعلی شاه در برابر مجلس بر این نکته پای فشرد که فرمان پدرش که خود او نیز در زمان صدور، دستینه بر آن نهاده بود مشخصاً دایر بر اعطای «فُنْطِطُوسِیون» بود و نه مشروطه، مایه اختلاف دو طرف شد. برای نمونه مخبر السلطنه به شاه گفته بود که مشروطه معنایی تندتر از «فُنْطِطُوسِیون» دارد. ر.ک. مخبر السلطنه، گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۳.

۳۰. سپهر، یادداشت‌های ملک‌المورخین، پیشین، ص ۲۶۹.

۳۱. همان، ص ۲۷۱.

۳۲. همان، صص ۲۷۱-۲۷۲.

۳۳. همان، ص ۲۷۳.

۳۴. ر.ک. احتشام السلطنه، خاطرات احتشام السلطنه، پیشین؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، پیشین؛ و احمد کسروی، تاریخ مشروطیت ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶.

۳۵. از جمله، ر.ک. هربرت مارکوزه، خرد و انقلاب، ترجمه محسن

پنجاهمین سالگرد سلطنتش «مالیات را موقوف [می] کنم، مجلس شورای ابرای ایشان افتتاح [می] کنم. از ولایات و کیل از طرف رعایا در آن مجلس [می] پذیرم. گمان نمی‌کنم صلاح رعیت در قتل من باشد». (همان، ص ۶۰). اعتماد السلطنه که پیش از شاه از دنیارفت معتقد بود که امین السلطان به ولی نعمتش وفادار نیست. (ر.ک. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهارس ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵). اعتماد السلطنه و امین السلطان دشمنان خونی هم بودند تا جایی که وقتی اعتماد السلطنه از دنیارفت اتابک اعظم و حاج امین‌الضرب در مظان این اتهام قرار گرفتند که ترتیب مرگ او را دادند. برای نمونه، ر.ک. خان ملک ساسانی، سیاستگران دوره قاجار، تهران، طهوری، تاریخ مقدمه ۱۳۳۸، و نوایی، ایران و جهان، پیشین، جلد دوم. نوایی از این گذشته می‌گوید که امین السلطان و حاج امین‌الضرب پس از آن با میرزا رضای کرمانی تماس گرفتند تا ترتیب ترور شاه را هم بدهند. این ادعاها را نمی‌توان چندان جدی گرفت بلکه باید آنها را نمونه‌ای از نظریه توطئه دانست که نزد ایرانیان مقبولیت فراوانی دارد. افزون بر اینها، ر.ک. خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۵. ۹. در مورد این «ترکان» دو منبع بسیار خوبی که در همان زمان نوشته شده است اینهاست:

خاطرات تاج السلطنه، پیشین، و احتشام السلطنه، خاطرات احتشام السلطنه به کوشش س.م. موسوی، تهران، زوآر، ۱۳۶۷. البته تقریباً در همه منابع آن روزگار از این «ترکان» و کارهایشان یاد شده است.

۱۰. پس از مرگ امین‌الدوله، طالبوف در نامه‌ای خصوصی چنین نوشت: «خدا غرق در رحمتش کند بسیار جای تأسف است که او امروز زنده نیست تا به مشکل قحط‌الرحالی ما پایان دهد. باید مدت‌ها بگذرد تا فردی چون او سر بر آورد...». ر.ک. یغما، سال پانزدهم، شماره چهارم، ص ۱۷۹.

۱۱. عبدالحسین خان سپهر، مرآت الوقایع مظفری و یادداشت‌های ملک‌المورخین، با توضیحات و مقدمه‌های دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۸. ر.ک. مرآت الوقایع مظفری، صص ۲۴۷-۱۲۷. شایان ذکر است که شواهد دال بر بی‌نظمی و هرج و مرج فزاینده را تقریباً می‌توان در تمام منابع آن دوران و منابعی که بعدها بر اساس تجربه خود نویسندگان از حوادث نوشته شده است یافت. در واقع عبدالله مستوفی در کتاب خاطرات چندجلدی خود جابه‌جا از دوران میان آغاز سده بیستم و کودتای ۱۲۹۹ تحت عنوان «بیست سال هرج و مرج» یاد می‌کند. در اینجا از آن‌و شواهدی را از دو کتاب یاد شده ملک‌المورخین می‌آوریم که هم به تازگی انتشار یافته‌اند هم سال‌های بلافاصله پیش از آغاز انقلاب مشروطه را شامل می‌شوند و هم اینکه در این کتاب‌ها رویدادها در زمان وقوع به‌طور منظم ثبت شده است. برای ملاحظه شواهد مؤید وجود

Mangol Bayat, *Iran's First Revolution, Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909*, New York, Oxford University Press, 1991.

ونسامارتین این دیدگاه جدید را با توجه به شواهد موجود بررسی کرده و دریافته است که نزدیک دو سوم علما، پشتیبان حکومت مشروطه بوده‌اند. ر.ک. به:

Vanessa Martin, *Islam and Modernism: The Iranian Revolution of 1906*, London, 1989.

اما همان گونه که در مقاله حاضر خواهیم دید از نظر کیفی جز شیخ فضل‌الله هیچ یک از دیگر مشروران خواهان حتی در حد بهبهانی و طباطبایی هم نبودند چه رسد به اینکه بتوان آنها را با علمای بزرگ نجف مقایسه کرد.

۴۶. برای ملاحظه یک بررسی بسیار تازه درباره نقش دموکرات‌ها، زنان و غیره، ر.ک. به:

Janet Afary, *The Iranian Constitutional Revolution 1906-1911: Grassroots Democracy, Social Democracy, and the Origins of Feminism*, New York, 1996.

۴۷. برای نمونه، ر.ک. به:

Ralph Korngold, *Rovesperre*, London, 1937; Antonia Valentin, *Mirabeau, Voice of the Revolution*, London, 1948; Sir Llewelyn Woodward, *French Revolutions*, Oxford, 1965.

۴۸. ر.ک. به:

Hamid Algar, *Mirza Malkam Khan, A Study in the History of Iranian Modernism*, Berkeley, 1973.

بسیاری از منابع معاصر از اخلاقیات ملک‌خان-گاه فوق‌العاده-بد گفته‌اند. برای نمونه، ر.ک. خاطرات احتشام‌السلطنه، پیشین. به نوشته اعتمادالسلطنه، رویتر برای به دست آوردن «امتیاز رویتر» مبالغه‌های هنگفتی رشوه به سپهسالار قزوینی و ملک‌خان داده بود. ر.ک. جواد شیخ‌الاسلامی، «امتیاز استعماری رویتر»، در قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.

۴۹. برای نمونه، ر.ک. به:

C.V. Wedgwood, *The King's Peace, 1637-1641*, London, 1955; *The King's War, 1641-1647*, London, 1958; *The Trial of Charles I*, London, 1964; Christopher Hill, *The English Revolution*, London, 1955; *The Century of Revolution, 1603-1714*, London, 1988.

۵۰. برای نمونه، ر.ک. منابع یاد شده در یادداشت ۵۶ و نیز:

Leo Gershoy, *The Era of the French Revolution (1789-1799)*, Princeton, 1957; *From Despotism to Revolution*, New York, 1963.

۵۱. مشهورترین اینها برخی نظریه‌پردازان قرارداد اجتماعی چون لاک و اقتصاددانان لیبرالی چون آدام اسمیت، دیوید هیوم و فیزیوکرات‌های فرانسوی بودند.

۵۲. به ویژه، ر.ک. رساله مشهور جان استوارت میل: *On liberty*.

ثلاثی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷.

W. A. Kaufman, *Hegel*, New York, 1957 and *From Shakespeare to Existentialism*, New York, 1960; David McLellan, *Young Hegelians and Karl Marx*, London, 1969; Bertrand Russell, *Philosophy and Politics*, Cambridge, 1947.

۳۶. ر.ک. محمدعلی همایون کاتوزیان، *ایدئولوژی و روش در اقتصاد*، ترجمه م. قائم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴، صص ۱۵۱-۱۵۲ انگلیسی.

۳۷. برای نمونه، ر.ک. فریدریش انگلس، *آنتی دورینگ و دیالکتیک طبیعت؛ نیکلای بوخارین، ماتریالیسم تاریخی؛ ... جوزف استالین، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی ...*

۳۸. برای نمونه، ر.ک. کاتوزیان، *ایدئولوژی و روش در اقتصاد*، پیشین؛ جورج لیشتهایم، *مارکسیسم*، ترجمه غلامعلی سرمد، بی‌جا، بی‌نا، ۲۵۳۵.

John Plamenatz, *German Marxism and Russian Communism*, London, 1954; Isaiah Berlin, *Karl Marx*, Oxford, third edition, 1963; David McLellan, *Karl Marx*, London 1973.

۳۹. استنادات دست اول مهم ترامی توان در مقالاتی که مارکس در دهه ۱۸۵۰ برای روزنامه آمریکایی دیلی تریبون (*Daily Tribune*) نوشته و نیز در طبقه‌بندی تحلیلی کوتاهی که از جوامع در کتاب درآمدی بر نقد اقتصاد سیاسی (۱۸۵۹) آورده است یافت. برای آگاهی از مشروح مشخصات استنادات کتاب شناختی ر.ک. به:

Perry Anderson, *Lineages of the Absolutist State*, London, 1974; and Karl Wittfogel, *Oriental Despotism*, New Haven, 1957.

۴۰. ر.ک. کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، پیشین، فصل دوم و پیوست آن.

۴۱. ر.ک. همان، جدول‌های ۳-۲ تا ۳-۸. دگرگونی ساختاری به سود تولید و صدور مواد اولیه و به زیان تولید صنعتی را به ویژه می‌توان از جدول ۳-۷ دید.

۴۲. برای آگاهی از شدت و اثرات کاهش عیار نقره در مسکوکات، کاهش ارزش پول، تورم و غیره ر.ک. همان، متن و نیز جدول‌های ۳-۲ تا ۳-۵.

۴۳. برای آگاهی از تحلیل و شواهد مبسوط این جریان، ر.ک. همان.

۴۴. پیش از به صحنه آمدن روشنفکران جوان تر طبقه متوسط، بسیاری از اشراف و نجبا از جمله عباس میرزا ملک‌آرا، سپهسالار قزوینی، ملک‌خان، مستشارالدوله، امین‌الدوله، اعتمادالسلطنه، سعدالدوله، مخبرالسلطنه، صنیع‌الدوله و احتشام‌السلطنه مسئله ضرورت برقراری قانون و حکومت مسئول را پیش کشیده بودند.

۴۵. برای ملاحظه یک نمونه دانشگاهی بسیار انعطاف‌ناپذیر، ر.ک. به:

«ماجرای قتل اتابک» که در کتاب قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر آمده است اعتقاد دارد که ترور صدراعظم تنها کار آن مرد جوان و انجمن غیبی بوده است ولی با این حال - مانند ناظم الاسلام - تأکید دارد که شاه نیز قصد داشته است خود را از شر اتابک خلاص کند. شیخ الاسلامی جروب بحث خود را با تقی زاده بر سر این موضوع، به طور کامل آورده است. در این گفت و گو، تقی زاده (که معروف بود عضو انجمن غیبی است) مؤکداً و قاطعانه منکر هر گونه اطلاع قبلی از قتل اتابک شده و - به شکلی نسبتاً بلور نکر دنی - اضافه کرده است که حتی هنگام باخبر شدن از قتل اتابک این عمل را محکوم کرده است.

۶۳. کسروی در تاریخ مشروطه ایران شواهدی را از حمله به شخص شاه در روزنامه مساوات متعلق به سید محمدرضا شیرازی ذکر می کند و می گوید «وقتی شاه از عدلیه دادخواهی کرد سید محمدرضا گردن کشی کرده به دادگاه نرفت و بلکه يك شماره از روزنامه خود را (شماره ۲۲) ویژه ریشخند و بدنویسی به دادگاه گردانید.» کسروی اخلاق گرا کسروی انقلابی را کنار می زند و می نویسد (صص ۵۵۹۳) «در میان آزادیخواهان اگر کسانی شایسته کشتن می بودند نخستین شان این مرد [سید محمدرضا شیرازی] را باید شمرد.» البته کسروی یادآور می شود که حتی روزنامه صور اسرافیل هم از این نوع پرده دری ها به دور نبود. برای ملاحظه حملات و قیحانه به شخص شاه ر. ک. مستوفی، شرح زندگانی من، پیشین، جلد دوم، ص ۲۵۸.

۶۴. ر. ک. زندگانی توفانی تقی زاده، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸. احتمالاً تقی زاده از نقشه ترور بهبهانی پیش از عملی شدن آن خبر نداشته است ولی تا حدودی بعید است که هنگام اطلاع از ترور وی، اظهار تأسف کرده باشد. تحول بعدی شخصیت تقی زاده به يك سیاستمدار امروزی متبحر، همه احزاب بزرگ را نسبت به او بدگمان و بی اعتماد کرد و - چنانکه که خود او در روزگار کهنسالی به ایرج افشار گفته بود - همین امر باید او را به یاد آرمان گرایی تندخودش به عنوان یکی از رهبران انقلاب مشروطه انداخته باشد.

London, 1938

۵۳. آیزایا برلین، چهار مقاله درباره آزادی، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۸. Harold Laski, A Grammar of Politics, London, 1963.

۵۵. ر. ک. برلین، در مفهوم آزادی، پیشین.

۵۶. ر. ک. محمدعلی همایون کاتوزیان، «دموکراسی، دیکتاتوری و مسئولیت ملت» در استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، پیشین.

۵۷. ر. ک. یحیی آریانیور، از صبا تا نیما، تهران، زوار، ۱۳۵۱، جلد اول، صص ۲۹۰-۲۸۹.

۵۸. همان، ص ۲۹۰.

۵۹. همان.

۶۰. همان، ص ۲۹۱.

۶۱. ر. ک. محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳؛ و اقتصاد سیاسی ایران، پیشین؛ و:

Homa Katouzian, "Introduction" to Musadiq's Memoirs, ed. H. Katouzian, London, 1988.

۶۲. از منابع معاصر با قتل اتابک، حاج مخبر السلطنه در خاطرات و خطرات و گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت معتقد است که اتابک را - موقر السلطنه، مخفر الملك و مدبر السلطان - کشته اند که در آن شب سرنوشته، هنگامی که مجلس موقتاً تعطیل شد به یقین در اطراف محل حادثه بوده اند. دولت آبادی در جلد دوم حیات یحیی یادآور می شود که شاه دل خوشی از اتابک نداشت و شاید برای قتل او نقشه کشیده باشد ولی با این حال معتقد است که عباس آقا تنها ضارب بوده است. ناظم الاسلام هم در جلد دوم تاریخ بیداری ایرانیان می گوید ارشدالدوله قصد داشت به نیابت از شاه، ترتیب قتل اتابک را بدهد ولی عباس آقا با اقدام خود او را از این وظیفه معاف داشت. از میان مورخان بعدی، کسروی در تاریخ مشروطه ایران تأکید دارد که این اقدام تنها کار عباس آقا این انقلابی جوان بوده است و بس، هر چند او نیز به ناخرسندی شاه از اتابک معترف است. شیخ الاسلامی نیز در مقاله